

A-399

امام خیر منزه یک عیال است وزیر توان به هر طرف می کند

الحی باشد به هر حال تدبیر و تقصیر و بامعده و تدارک منزه و فصیح و معقول

و این تعظیمی است که در مقام است و تقاضای خیر تبلیغ است و احکام

است و هر چه که در این باب است که از اهل بیت است و انوار است و هر چه که در

است و نامی است که در این باب است و هر چه که در این باب است

مطهر و متفصح و مایه جوید و هر چه که در این باب است و هر چه که در

است و هر چه که در این باب است و هر چه که در این باب است

و هر چه که در این باب است و هر چه که در این باب است

است و هر چه که در این باب است و هر چه که در این باب است

قد تم و امید این غلام بنام مشرق مدایع و جواهر است

نصوصاً من مسموعات الكعبة وحقها وادرك بحسن خبر نور ايمان من مسموعات

مولانا محمد رفیع ضیاء الرحمن علی ہندوستان

ایمان و توبه اورچو اعلیٰ عنان مبارکی بنیم نما تا نابند و طریقی

وضع میراث : مرد و زن و اطفال و اعمام و خاندان و غیره

تجلی فی الانس انما ید : معاشی و محنتی نامشور : و کرامت فی انفس

عیش و روضہ خرد و سوسان : سلاما بوزاری شاد و فصل الجبال

تغایب ایام واللیال و روزی انجبار و قطع الامطار و الزلزله و کروز

الاعضاء امامه خيس كود مسكنين او خير من كل السيرة النضره و كاه انزو

ابن ماجہ احمد بن حنبل شریف بار و دامن نافع نظام صاعن الاقسام

والا فلام يكلمكم بآيات الله انما انزلناه

ایمان و سچائی

[illegible]

و آوازه و نور کلام جهان اوست بابت اعظام و علای لازم و ملایم  
 و نوی الا تعظم فرع منع این قیصری تصحیح شده بود بجا باید از خلاصه  
 خدمت حضرت بنیاد و چون بواسطه عدم طاعت سعاد و اولاد  
 ملاقات لازم الکرامات متعدد بود بذكره لهذا الا خلاصه کتاب و پیوسته خلاصه  
 و اگر نگانیه و تم تصنیف حضرت علامه بمان و عاوده قضا علیان اعظم  
 علای وین مین اعلم فقها متقدمین و تبارین و آثار علوم امامه الله ارفع اعظام  
 اجتهاد و نقوی شیخ بیاد الدین محمد عالمی اوقیت و عیون مرتب شده بنا  
 نامی نوا علی الحائض الدیمر محمد بن محمد و در ساجد کور و زبان فصاحت سلطان غار  
 نقل کرد و حایط الفلاز و حیات عاقل معانی و عبارات و تقسیم بر دو عالمی  
 که افعال و اطوار انسان از عبارات و علم نویسی باشد و مثل خواندن این کتاب  
 نماید با سبیل عبارت شمع شود و بواسطه این بر کمال تحسین تمام شود

[illegible]

محمد و حسن علی که امید میدارد که خدا تعالی کو ماکر و امد او را محبوب برآورد  
 و در باب مسکو و تحقیق علم حساب که مخفی و پندیده غیبی  
 نشان بود و جهت تمهید و لطائف مسائل و محلی دلائل او و محتاج دانستن  
 از علوم با او و جمیع جامع و مکرر و نشر افکار او و این کتاب  
 است اجماع اصول او و از مضمون فقه از ابواب و فصول او را و مشتمل بر او  
 فواید لطیفه که از احکام کتب مقدسین اند و مشتمل بر قواعد و فروع حساب  
 زبده مسائل مقدسین اند و موسوم گردانیده اند از احکام الحساب و در هر یک مقدمه  
 و در باب در باب و موضوع حساب بدانکه حساب علمی است  
 که از و انقضیه میگردد و استخراج محمولات عدویه از محمولات عددیه و محمولات  
 مسابیه که مصنف طالب راه ابرار و نو مقصود است و در هر یک مقدمه  
 که بر داده حاصل باشد و یا نحو در عاقله شعبه و از جهت حساب با از خود  
 علوم را میفرموده اند زیرا که هر گاه موضوع او عدد حاصل داده باشد لابد

بیاید و معلوم بود پس داخل علم را می بیند که در این علم بحث از اصول چیز  
 نیست که در موردی منع می باشد یا نه عقل و معنی است که حاصل  
 داده از این مقوله است و محدود بودن او را جمله را می بیند زیرا که شیخ  
 و غیره می گویند علیه و مخالفت که محاسباتی می باشد از حد که در وجود  
 خارجی می باشد یا نه مانند محسوسات و غیره پس موضوع او در علم حاصل  
 داده محسوسات و یا شیخ می گوید موضوع حساب عدلی نیست یا نه  
 کلام او باید که عدد است حاصل داده و بحث از این نوع عدد و اولی  
 محسوسات نیست زیرا که عرض علی یا بن متعلق است و عدد کمی است  
 که اطلاق می شود بر چه او که از الف و کسری بیاید پس کمی و حل  
 می شود و عدد و متعلق بعضی را گفته اند که عدد کمی است که نصف مجموع  
 محتاجی و غیره می خوانند و در نصف مجموع کمی و سه است پس یکی از  
 عدد و بیرون می رود زیرا که حاسه می ندارد و گاه تعلقی می شود از  
 روح کردن واحد و عدد و اینکه مانند شاکل است زیرا که حاسه علم است



از صیغ که ترش واحد نصف مجموع هاستین و است و تحانی نصف  
است و توانی او یک نصف چنانکه برای حصول حاصله تحانی بر عددی  
کم میشود از آن عدد بعد از زیاده حاصله توانی بر او یکد مقصودشان  
حاشی اعداد این بنام بر واحد داخل عدد و باید که آن صیغ را میگوید  
تغریف کند که بر صادق است بر صیغ که در حق این است که واحد در اکثر  
اعداد از او نصف می آیند چنانچه خود فرد که او از فرد و لاخر می خوانند  
نزد جمعی که او را تمام میدانند چنانچه خود فرد و اثبات آنند  
نیت اگر چه جامه از او نمیشود و عدد اگر مطلق است یعنی اصافت که  
که او را دیت باشد بامد مانند دوی او را صیغ گوید یا مضاف است بحک که  
حله و اجد فرنگ سر و وصل و وی از پس آنرا که خوانند و آن  
بواجده صیغ آن کسر پس و میالند که در صیغ دو با عدد مطلق را  
از کسور سه ماخذ را شاید و از مطلق گویند مانند جبار اگر این مختص باشد

اسم فاعل از خود و عدو علی اگر مساوی اجرا شود به معنی چون  
 احد او و غیر از او که عدد او تواند کرد و جمع کند بر این شود او را عدد و نام خود  
 باشد شش که اگر ای داده و نصف است اگر سه است و ثلث است که دو و یک  
 که یکی است و حاصل جمع اینها ثلث است یا نیا و بلی اجرا خود باید پس  
 ناقص که نه باشد چهار چون او که است یا ربع او که یکی است جمع نماید مجموع  
 سه شود و کند او را یک که از این می شود پس او را ندخدا مسل و دوازده که  
 چون نصف او را شش باشد او که چهار و ربع او که سه است و عدد او کرد  
 است جمع نماید و حاصل شود و مراتب عدو را اصول است اول احاد  
 و الا یکی است ثانی دو و غزوات و ان از و ان و است و سوم میات و  
 از صد تا صد و دروغ و عدو و امر است که کور است از غیبه میات  
 است و راجع با اصول است که در مانند احاد و الوف و غزوات الوف و میات  
 الوف و احاد الوف و غزوات الوف و میات الوف و

بجی ملائی

بس که این صورت شش ۶ و در وقت وقوع باید بقا نسبت و اگر در وقت  
سوم منگوشو نشان کلی از خود نکاه فرمایند است ملاک این صورت  
بغت به درین تیره واقع شود وقت مذکور بود و اگر در تیره چهارم این صورت  
جستجو افغان است علامت فقر است و اگر در تیره پنجم این صورت ظاهر شود  
علامت نود فقر است و اگر در تیره ششم این صورت به وقوع یابد نشان  
صد فقر است و اگر این صورت چهارم و پنجم است باید علامت چهار فقر باشد  
و باقی برقی قیاس نماید بود و معمر که از عدولی باشد و خاصه می یکنعل دایره خود  
باید نوشت تا دلالت بر طول آن باشد و عدد و خلل در هر دو واقع شود و باید اول  
در حساب صحیح طریق همان زیادت کردن عدد و بعد و بکار آید و اول  
را مجموع و دوم را مجموع علیه و صحیح محمول حاصل جمع گویند و تقویم  
کردن معنی از عدد دیگر که کمتر و نباشد و اول منصوص و ثانی منقوص و

را باقی بگویند و مگر کبر و عد و بی سببیت تصنیف نامند و مگر حاصل عد  
 خدیه مرتبه شنباه احوال عد و مگر آن از مرتبه شنباه اول افع و دوم افع و  
 ثانی و محمول مستخرج را حاصل می گویند و مگر بی سببیت تصنیف نامند و مگر حاصل عد  
 تصنیف گویند و مگر بی سببیت تصنیف نامند و مگر حاصل عد و مگر بی سببیت تصنیف  
 و عد اول را مقصود دوم را مقصود و محمول مستخرج خارج محصل گویند اما  
 توزیع اقل را اکثر نسبت خوانند و اقل را انبوت و اکثر را مقصود و مستخرج  
 را حاصل نسبت نامند محصل عد و که از مرتبه شنباه یافته باشد یعنی از مرتبه  
 او و نفس خاص شده باشد تجدید بخوانند و باید که اگر آدمی از این عد و محمول  
 عد و محمول را در بیان عمل جمع است بر کسی عد و مجموع عد و مجموع عد و محمول  
 عدد کبریه احوال عد و محمول را به جای عبارت و میانه میانه است  
 و احوال عد و محمول را به جای عبارت و میانه میانه است



و از برای وکیلی را که در خانه زیاده کردی بهفت که در مده احوال است  
 بعثت بدان از وزیر مده مذکور فشتی و صد از آن دور که در مده عشر الی  
 است تعبیه بطر حاصل جمع نقل بود و مجموع حاصل جمع ۶ است و است  
 هزار و بیست و شش است و اگر بطر احوال بسیار را رسم کنی به آن بطور  
 سخاوی بعد که بعضی احوال را احوال و بعضی را مده و باقی را مده  
 خیال خود بنویس و اگر کرده و ابتدا از طرف راست که مده مده احوال  
 زیاده و از برای وکیلی را که در خانه زیاده کردی بهفت که در مده احوال است

مثلا از طرف راست ابتدای مده

۳	۴	۳	۲	۱
۹	۱	۲	۲	۰
۲	۱	۵	۰	۰
۵	۵	۲	۴	۷

را به بعثت و چهار که در مده احوال است زیاده و ستایان در مده حاصل مدیج  
 را که زیاده و مده ۱۰ وزیر مده مذکور رسم شود و از برای وکیلی را که در خانه  
 زیاده کردی بهفت که در مده عشر است و چنانچه بود  
 وزیر مده مذکور در مده رسم شود و برای وکیلی را که در خانه زیاده است

به موجب که تمام است و در او حاصل شده و هر که ناله برده اند  
 در حق مکر روشنی و از او کلی بخاطر گرفته زیادت کروی بر دو سو که بر تبه  
 مساوی است حاصل شده اند و در هر تبه که روشنی و بعد از این وقت مفت را که  
 در تبه عبارت از وقت است بعد حاصل فعل کردی مجموع حاصل مقفا و سپس از او است  
 و چون است و بعد که تصنیف عدوی فی التفتیح جمع مثلین است یعنی همان عمل جمع عدوی  
 و روی مایه و الا که احتیاج است بر رسم کردن و عمل و حاصل که مجموع حاصل  
 را بدین نشان که گویان مثل سحر و تبه مانند خود را منع شده و صورت است  

$$\frac{20203}{50124}$$
 مساوی است ابتدا که در تبه ایا و است تصنیف  
 نمودی پس اندازد از هر تبه که روشنی و بعد از آن وقت را که در تبه عبارت است  
 تصنیف کردی و چنانچه اندازد از هر تبه که روشنی و بعد از آن چنانچه در تبه عبارت  
 از وقت تصنیف نمودی و ده صغری و در هر تبه که روشنی و از برای کلی بخاطر  
 گرفته و زیاده که کروی تصنیف دو که در تبه عبارت از وقت است چنانچه اندازد از هر تبه  
 که روشنی و عمل تمام شد و مجموع حاصل تصنیف و بعد از آن که در تبه عبارت

8

چهار کاره از این روش است از هر تبه که روشنی و از برای کلی  
 تصنیف نمودی و بعد از آن چنانچه از برای کلی تصنیف نمودی

کروی تمام شد و بعد از آن که در تبه عبارت



و حاصل نوشتن و اندامی منوالی کرد و درین احوال از قریب الله که محض بود  
و اشکات ماتحت اعتبار میشود و رسم جدول و اوراق هم جدولی و عاید به

جمع عدوس

۵	۴	۳	۲	۱
۵	۴	۳	۲	۱
۵	۴	۳	۲	۱
۵	۴	۳	۲	۱
۵	۴	۳	۲	۱

و مقصود از این است و صورت نشان است

تضعیف

۴	۵	۵	۶	۷
۴	۵	۵	۶	۷
۴	۵	۵	۶	۷
۴	۵	۵	۶	۷
۴	۵	۵	۶	۷

جمع اعداد

۵	۴	۳	۲	۱
۵	۴	۳	۲	۱
۵	۴	۳	۲	۱
۵	۴	۳	۲	۱
۵	۴	۳	۲	۱

مسلک و جمع عدوس از این و سایر اندامی هیچ که در متعلمات انوف است  
منووم دوراده است که در بیعت ندانم و در زیر مرتبه بد کوژی و منووم دوراده  
چهار مرتبه که در متعلمات انوف است و زیاده یا ضعیف یا زیاده حاصل شد کی را که زیاده  
است و در زیر مرتبه بد کوژی و منووم دوراده است و کی بیعت او و در زیر مرتبه  
ند بعد از محافون سطح بعضی از او و در زیر مرتبه بد کوژی و منووم دوراده  
چهار مرتبه که در متعلمات است و زیاده که در بیعت حاصل شد کی را که زیاده

در کمال از هر چه مذکور نوشتی و از بر آوه کلی بر یک فردی شود از بعد  
 از خفا فوق و زیر پیش نوشتی و بعد از آن سه را چهار که مرتبه ششم است زیاده بود  
 خست شد از هر چه مذکور نوشتی بعد از آن هفت را بر دو که مرتبه هفتم است  
 زیاده حاصل شد از هر چه مذکور نوشتی و مجموع سطر حاصل شد دو و دو هزار  
 و چهار صد و پنجاه و هفت و دو جمع عدد او است ای انجمن که پیاده  
 جمع را که مرتبه هفتم است یعنی سطر حاصل شد نهمی نیز اگر ای او عدد که که بر آوه  
 شود و نیت و بعد از آن سه را چهار که مرتبه ششم است زیاده حاصل شد از هر چه  
 مذکور نوشتی و بعد از آن هفت را بر دو که مرتبه ششم است زیاده بود  
 نه حاصل شد از هر چه مذکور نوشتی و بعد از آن سه را هفت که مرتبه هفتم است زیاده  
 شد و حاصل شد و زیر مرتبه مذکور صفی ششمی نواز بر ای ده کلی بر نه افرو  
 ده شد و بعد از آن نوزده صفی و زیر پیش ثبت کردی و از بر آوه کلی بر هفت افرو  
 شد و بعد از آن خفا فوق از هر چه پیش ثبت کردی و بعد از آن دو را  
 بر نه افرو و جمع را بر جمع زیاده حاصل شد شش و زیر مرتبه

یک کوزه نوشتی و از براسی و کی تحت منفر بعد از محو اثبات کردیم مجموع حاصل نما  
 و نسبت بر اثبات و نسبت و در تصنیف از طرف مائیدای بود که در عبارت اول  
 کرد و تصنیف آن هم چهار صد انداز در مرتبه بود و نوشتی بعد از آن هیچ را که  
 احوال و الوت تصنیف بود و شد در زیر مرتبه با کوه و ضعیفی نوشتی و از برای  
 ده کی چهار صد و پنج شد انداز بعد از محو و در زیر شش بنمودی و بعد  
 صفر را که در مرتبه بیات است در خطومی همه خط در مرتبه ششم کردی بعد از آن  
 سلس را که در مرتبه شش است تصنیف بود و وارد شد و دو را که زاید بود از  
 نوشتی و از برای ده کی بعد از محو صفر در زیر شش بنمودی و بعد از آن  
 که مرتبه احوال تصنیف شش چهار صد و نه جا را که زاید بود در زیر مرتبه بود  
 نوشتی و از برای ده کی بر دو و از دو شد انداز بعد از محو و در زیر شش بنمود  
 و مجموع حاصل تصنیف نجاه هزار و یکصد سی و چهار است تحقیق که در این  
 عدد و اندوهی است که باقی میباشد از این عدد و بعد از آن که او را نیز خرج کنند  
 مسلمانان این عدد را ۹۱۰۳۵۰۰ که نه عدد و نه هزار و سه صد و

و نسبت به عاقلی که در اینجا هیچ منفی و آن اعتبار هر طرح کرد و نفسی یا مدعی  
که می بیند این اعداد است و همان عمل جمع نصف جمع کردن میزان مجموع  
و مجموع حدیث و عمل جمع نصف این میزان و نصف است و عمل  
و گرفتن میزان مجموع است و در دو گانه دیگر جمع مخالف میزان حاصل جمع است  
و عمل جمع مخالف میزان حاصل نصف است و عمل خلاف است و عمل  
است و صورت است با مساوی عمل جمع عدون از طرفی یا از طرفی میزان مجموع  
را از قیاسی پس از مجموع علیه را که در و نفسی در و جمع نمود و میزان مجموع  
را که قیاسی است و بعد از آن میزان حاصل جمع را که در و نفسی در و جمع نمود و میزان  
مجموع موازی میزان حاصل جمع است معلوم که عمل مذکور اعلا است و عمل نصف  
از طریق میزان نصف از صورتی که قیاسی است و از آنجا ساخته شده و در  
میزان مجموع است و بعد از آن میزان حاصل نصف را که در و نفسی در و جمع نمود و میزان  
مجموع این میزان حاصل نصف است معلوم که در عمل مذکور اعلا است

فصل دوم در بیان عمل نصف یعنی حاصل نصف عددی از اجزای  
 جب کبی و وضع سایر نصف عددی را در زیرش اگر آن عدد زوج بود  
 منهای اگر آن عدد فرد بود از آن کسر صح و حاصله یکداری یا یکسوی  
 بر نصف عددی که در مرتبه یاقی است و اگر در این مرتبه باشد عدد فرد باشد و اگر  
 در اجزاء واحد ماصوی بود صح خط را تحت آن واحد با صفر وضع کنی و اگر  
 اعداد منتهی شود و با بکری بود به صورت نصف آنرا از منحن وضع کن و  
 صورت این عمل است  $\frac{12}{4} = 3$  مثلا از اجزای جب ابتدا  
 به نسبت که در مرتبه احاد و الوف انوشه کرده نصف آن شود حاصل  
 اندوز در مرتبه کوفه و کوفه استی و بعد از آن مغت را که در مرتبه بیات انوشه  
 نصف ساخته می شود حاصل شده را که صحیح با فرد در مرتبه کوروشی  
 و از برای نیم صح خط را که در اعداد آن است را که در مرتبه بیات انوشه  
 نصف ساخته می شود حاصل شده صح خط را که صحیح امیر روی استی شده اند

از این

از این در هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه  
 و از برای هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه  
 شد بی که در هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه  
 و بعد از این که در هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه  
 به نصف صحیح که در هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه  
 که در هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه  
 و بعد از این که در هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه

در حالتی که در هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۰	۱	۲	۳	۴	۵
۰	۱	۲	۳	۴	۵

مسئله اجابت است ابتدای هر دو چهار کوزه

احاطت به نصف خودی و حاصل شد از این در هر مرتبه یک کوزه نوشنی و بعد از این  
 صحیح که در هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه  
 زیر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه  
 تحت این بعد از هر مرتبه یک کوزه نوشنی و از برای هر مرتبه تحت عنوان که در هر مرتبه یک کوزه

تمایز است تصنیف کردی به حاصل گیر و در اینرا در مرتبه مذکور نویسی  
 و سه را که ابتدا عاقل و فاضل تصنیف نمودی یکایک بهم حاصل گردید یکی صحیح  
 را و در مرتبه مذکور نویسی و از برای کسریج هر سه افزود و بهت نزد عاقل و  
 مافوق و در مرتبه ششم نمودی و بعد از آن یکایک که در مرتبه ششم انوار تصنیف  
 کردی بهم حاصل شد یعنی برای اهل یکی که نصف صحیح افزود و پس بعد  
 از آن مافوق را و در مرتبه ششم نویسی و مجموع حاصل نصف ماضی و نسبت حدود  
 نسبت یافتند و امتحان این عمل تصنیف ماضی نصف است و اگر قسری  
 مجموع پس اگر میزان صحیح مخالف میزان عدو منصف باشد عمل خطا و الا  
 از عمل صواب است. مثلا از صورت آخر عمل مذکور میزان عدو و نصف احد کرد  
 صحیح کردند اینرا تصنیف کردی شده و میزان حاصل کسری یکی بنده و این میزان  
 مجموع باشد و بعد از آن میزان عدو و منصف احد بنویس و نیز یکی بنده و این میزان  
 مجموع باشد میزان منصف موافق است عمل صحیح بود و غالباً  
 در بیان عمل ماضی است عدو و منصف ماضی و متوجه بود را خیار که نسبت صحیح باشد

یعنی احادیثی که در این موضع که بعضی بابت مال است و بعضی بابت  
 و اتدای عملی است و نماز و غیرت عدد و از اینها و کس که در موضع ساز  
 باقی از این خط و می که فاسد است اما بعد و این و باقی را که ضعیف باقی مانده است  
 و در این ضعیف نبوی و اگر نقصان از معاوی بن مسعود شد یا بی نقصان از معاوی بن  
 منته زاید بود و او را بر او صفاتی که از عیالات او اند کرده با او صمیمانه از  
 مجموع نقصان خود رسم کردی یا بر او برش و اگر عیالات او اند خالی باشد  
 کلی زیادات او اند نمود و این با عیالات از عیالات مرتبه که نقصان او متعدد است  
 پس در نسخ نه از عیالات آن کس و نسبی که عمل نماید علی اگر شناختی یعنی او را  
 اعتبار کن و عمل تمام ساز تا که درستی و صورتی است و در این  
 مثلا از طرف ستم ابتدای کرد و در آن نقصان است که باید از آنرا محاسن  
 و در خط و نماز و نشی و بعد و چون نقصان مفت از حج ممکن نیست یکی از آن  
 سخت گرفته انداده و بنا بر کوهی و با حج مذکور یا نه شده مفت منقص  
 را از آن رسم کردی نیست یا با آنرا از خط مذکور نوشتی و چون از آن



نقصان نمودن است از شش که بعد از آن نمودن کلی نیست باقی مانده مستعد است و در  
 عشره اقل و خالی است از مایه کی گفته اند از او اعتبار کرده تا از او اخذ کرد  
 و در مایه است مذکور که از عدد خالی است و سستی و بعد از آن کلی با او اعتبار  
 کرده با سستی مذکور قسم شده تا از او اخذ شد و مذکور از کی قسم زدوی است  
 مذکور از روی باقی ماند از او تحت خط مذکور و بعد از آن عدد و موقوف از  
 موضوع کم ساختی خبری ماند موقوف از خط مذکور و بعد از آن در از سستی  
 که بعد از گرفتن کلی نیست که این نیست و مایه است باقی  
 مانده که سستی صافی باقی از او تحت خط مذکور نوشتی و در از سستی  
 باقی متصل نمودی و مجموع با دو است و این را اشتباه و اشتباه است

۴	۹	۳	۹	۳
۲	۶	۲	۲	۴
۳	۵			
۱	۱	۹	۹	
۲	۹			
۲	۲			

و ابتدای این عمل جانب میوالی کرد

این جدول است از جانب اشتباه که در آن است و از او اخذ کرد  
 و در آن جدول مذکور از روی مجموع با دو است و این را اشتباه و اشتباه است  
 و در آن

و که به عبارت دیگر دلی است از مایه منی از سه کی را که منی و دو تا بمانده را  
صید نمود و فوق در زیرش ثبت کرد و یکی را خورد و بمانده را به اعتبار  
مصلحت در زیرش که در مایه عدس است و منی یکی باقی مانده را نیز به اعتبار کرده  
با منی منی خودی شامه شده تحت مذکور را از که منی باقی مانده را در زیر خط  
عرضی نوشتی و همچنین جای را بر مکتب از که حرکت است و یکی از مکتب  
باقی را صید نمود و فوق در زیرش ثبت نمود و یکی را بخواه بماند جمع کرد و  
از مجموع جدا کرد و نقصان کردند باقی مانده را در زیر خط مذکور نوشتی و جمع  
باقی دو را به شمشاد و ثبت و متجانس کن که در این منقوص است از این  
منقوص منی اگر ممکن باشد با ابروی باید افزود و از مجموع کم باید کرد و باقی اگر  
نماند بهر آن باقی از منقوص منی باید عمل خط است و الا اعمالا منقوص است  
و از این صورت از منقوص منی را که منی یکی را از منقوص منی و دو و بعد از  
منقوص منی منقوص منی کم ساختی یکی باقی ماند و بعد از آن منی با منقوص  
منی را که منی یکی را در منی باقی باقی از منی منی منی است

به عمل کنونی موافقت فصل چهارم در بیان عمل ضرب و تقسیم عملی  
 که نسبت یکی از مضروبین با او چوبین نسبت یکی از مضروب دیگر از حاصل ضرب  
 را در ضرب با ضربی است مثلا دو در ضرب با ضربی حاصل شد که سه  
 و شش می شود نسبت یکی است به هزار اگر نسبت بعضی مضروبین از میان یکی به دو  
 به سه تقسیم است ضرب مفرد و مفرد یا مفرد و دو یا مفرد و یک یا یک و یک تقسیم اول  
 یا ضرب با واحد و واحد است یا ضرب با واحد و دو یا ضرب با واحد و سه یا واحد و واحد  
 یا پس از تقسیم چهار وقت یکس نوع اول ضرب با واحد و دو و دوم ضرب  
 با واحد و ضربات سیوم ضربات چهارم ضربات و ضربات پنجم ضرب  
 با ضربات و ضربات ششم ضربات و ضربات و اما ضرب نوع اول اول از این شکل  
 که اگر اهل حساب او را مرجع و مبرزی بگویند متضمن است واحد مضروبین در هر دو  
 و دیگری در دو جا و مبرزی نوشته شده و حاصل ضرب در مربع متقارن  
 به پنج ترم و مفرد بسیاری نوشته شده برین صورت مثلا دو را عدد و ضرب  
 به یک ترم و مبرزی و از مربع متقارن به مبرزان دورا  
 در هر دو مضروب

در سفت نمودن سطل

شد مربع متغای مفرود

بعد از آن دور او چاره

فرب کردی سفت شد

از او مربع متغای

۸۱	۷۲	۶۳	۵۴	۴۵	۳۶	۲۷	۱۸	۹
۸۰	۷۱	۶۲	۵۳	۴۴	۳۵	۲۶	۱۷	۸
۷۹	۷۰	۶۱	۵۲	۴۳	۳۴	۲۵	۱۶	۷
۷۸	۶۹	۶۰	۵۱	۴۲	۳۳	۲۴	۱۵	۶
۷۷	۶۸	۵۹	۵۰	۴۱	۳۲	۲۳	۱۴	۵
۷۶	۶۷	۵۸	۴۹	۴۰	۳۱	۲۲	۱۳	۴
۷۵	۶۶	۵۷	۴۸	۳۹	۳۰	۲۱	۱۲	۳
۷۴	۶۵	۵۶	۴۷	۳۸	۲۹	۲۰	۱۱	۲
۷۳	۶۴	۵۵	۴۶	۳۷	۲۸	۱۹	۱۰	۱

و نمودن سستی بعد از آن او از پنج فرب کردی چاه حاصل گردید از او مربع متغای

مرد و نموده سستی بعد از آن دور او پیش فرب کرد و فاره حاصل گردید از او مربع

مرد و نمودن سستی بعد از آن دور او فرب کردی چهارده شد از او مربع

متغای بر نمودن سستی بعد از آن دور او فرب کردی شانزده حاصل شد از او

مربع متغای بر نمودن سستی دور او فرب کردی و نه حاصل گردید از او مربع

متغای بر نمودن سستی و همین سستی یک از باقی مفرود آن مفرودین را حاصل

در یک از فیه مفرود مفرود فرب کرده حاصل از او مربع متغای مفرود

و مفرودین مفرود سازد و بعد از آن حواصل را که در جدول معات موصوف شد

منتهی در جدول معات و هیچ کس از آن یک یاز و یکصد و دهه آ

والله اعلم



و گفته میسر است که این معنی را معنی نکرده و جمع را حاصل ضرب یافته  
 حاصل ضرب معلوم است. فرض کردم ضرب مغرب و مرکب و را عددی است  
 خواستم که حاصل جمع اول ده را عدد ضربی هم از حاصل عدد این در ضرب  
 کردم سه عدد حاصل شد و بعد از آن ده را در ضرب کردم سه حاصل شد و حاصل  
 با جمع نمودم یک ضرب را و سه عددی و هو المطلوب. و دوازده کردم و در  
 مرکب و مرکب ضرب و دوازده را در یک ضرب و دست اول ده را در ضرب کرد  
 سه را حاصل شد و بعد از این دست ضرب مجموع و ضرب شدند و بعد از آن  
 دو را در یک ضرب یافتیم و ضرب شدند و در آن دو را در یک ضرب کردند  
 چهار عددند و هو المطلوب. و این ضرب قواعد  
 اند که استخراج مطالب بر این اعمالت مکنید آن دوازده باشد. اول در  
 ضرب اعداد و این پنج و ده یعنی از یکسان تا نه ضرب بعضی ادر بعضی دیگر  
 یکی از ضرب بعضی در بعضی است معنی هر یک از اعداد مفروضه و ده و یک  
 و هم یکی از حاصل حاصل ضرب با این حاصل میسر و این زیادتی ده نیز ضرب

و کبریا و امانی حاصل ضرب مطلوب است  
 کردیم از خود که حاصل ضرب است مشتقات حاصل ضرب نیز که حاصل ضرب  
 است و در آن حاصل ده ضرب و در آن مشت است یعنی از خود حکم  
 بقا و دو و امانی ماند و این قبیل حاصل ضرب مطلوب است  
 ماه جمع میکنی ضرب در ضرب و نیز از خط بنامی مافوق ده را فضا  
 و راه میکنی حاصل نظام حاصل ضرب فصل ده را حاصل ضرب فصل ده  
 و کبریا و امانی حاصل ضرب مطلوب است  
 کردیم بنامی که مشهور مافوق ده مجموع ضرب و این است حاصل ضرب  
 دو که فصل ده است بر است و سه که فصل ده است بر ضرب نفسی بر نفسی  
 مجموع بنامی که مشهور است و این ضرب مطلوب است  
 قاعده را در یک را می مند در خود  
 احادیث را در حدیث  
 و از طرفی که در حدیث است

۱۰۰





و حضرت در خانه درین روزها تا ختم بود و بخواه که مجموع موقوفات  
 مفروضه تمام مفروضه بقیه محلات سلسله حاصل ضرب بر روی امارت  
 مفروضه است و در امارت مفروضه جمع کردم مجموع مکتوبه و بخواه و سلسله  
 و این حاصل ضرب مطلوب است بحسب مکتوبه اگر که در مکتوبه درین مکتوبه  
 یا یا مضبوط یا نصف است و در امارت اگر که در مکتوبه درین مکتوبه  
 اگر که بخواه ضرب باز و یا نصف اگر که یا مضبوط و بقیه دیگر و مضبوط از آن کسر  
 نصف بقیه ای صحیح گرفته بر مضبوط صحیح بقای میال حاصل ضرب ثانیه و را  
 درین جواب است که مضبوط نصف مفروضه است امارت یا مضبوطه و بخواه را جواب  
 مشق و بخواه اگر که نصف مفروضه است و نیم است و بر مکتوبه او بخواه مشق  
 است از برای نیم بخواه امارت کرده است که ششم مقصود بخواه حاصل می شود  
 یا یا مضبوط حاصل ضرب بخواه را و یا مضبوط است که نصف مفروضه است و بخواه  
 است چون بخواه مضبوط بود پس اگر که یا مضبوط مکتوبه که حاصل می شود

مخلوطه ششیم فی سبیلین ده دیت یعنی از یازده یا نوزده و این  
 و نه مسکن که کباب است کفی معا قمل مغروین او شش و کر کرده و ریاده سا

کتابخانه داران اشراف و عین و خط کتاب حاصل و لغات و زبان و کتابی مشهور حاصل

فہرست اجاد و لطیف و ذوالعلاق و فکر و مصحح حاصل فریب مطلوب ہا مائیں

سیرت و آراء و سبب پیدایش اخبار اکو حاصل فرموده ای احادیث و

مردم و تمام است بهت نفس و طرک و سیال مجموع آن لغات و تمام است

عقل و شعری را در سبک که اعاد طریقی اند فرب کرد و حاصل فرب را منقوط افرد وی است

و بعد از آنکه حاصل شد که عبارت است از حاصل مر مطلوب

از حضرت کبیری انرا دریافت نمود و در جواب فرمود که این را در میان شما

بہارِ مودت کو حاصل کرنے اور دروازہ فریب سے پامان ہونے

و در غایت قرب کار ادا و الواف چون و بفرار و با غایت قرب و بی و کار

از این اشیاء صرف آنچه برای مسیح در نظر گرفته می شود به مسیح و مسیح را با خود می کشد

عن مطرب باره نقاش و فریب مستحق چهار دیوای حجاب بر سر در

زیرا که نصف مغرب یعنی دوازده و چون بر است و یا اضافی سی و سی شود  
 و هرگاه مجموع را بعبارت خط سازه صد شود و در ضرب مبتدع هر عدد  
 و بخانه جواب بنویسد و مقصد بخانه بود هرگاه نصف مغرب دوازده و نیم است  
 چون بر خود سی اضافی و سی و نیم شود و صحاح و انبات خط سازه سی و نیم  
 و مقصد صد و از بر آن نیم بخانه احد کرده بنویسد و هرگاه مجموع هزار باشد  
 صد و نیم باشد که حاصل ضرب مطلوب باشد **مشتق ضرب با این است**  
 و عدد از خود غیر اقس متساوی عددی را باشد بعضی را در بعضی مکرر یا در یک عدد  
 احد مغرب و این امر مجموع دیگر و ضرب را بر مجموع را در سایر مکرر کرده و خط باقی  
 حاصل ضرب را بعبارت و یا در یک عدد بنویسد حاصل ضرب ایا که یک طرف و در  
 طرف دیگر و مجموع حاصل ضرب مطلوب بود مسائل ضرب و است و  
 در استخراج ضرب یکسانی است و است را که مجموع مساوی است و هرگاه آن  
 مغرب است و تمام مغرب غیر در دو کتله و کتله و است و در استخراج  
 و است اگر حاصل ضرب است بعبارت و هرگاه تمام که در بعضی مساوی است که تمام

و در این امر متوجه است و حاصل آنرا باید دانست بر سه وجه اول و دوم و سیم و چهارم حاصل است  
 که عبارت است از حاصل مرتب و مطلوب . و قسم دوم بر چهار وجه است و عبارت از  
 باشد از حدی که در میان مرتب و مطلوب است و بعضی از این مرتب است و عبارت اول  
 در مجموع اکثر و زیاده است که حاصل مرتب حاصل مرتب اما طرف کمتر و زیاده است  
 از آنرا و در میان تمام جمع عبارت و اضافی است بر سه وجه حاصل مرتب اما در یک طرف و ابعاد  
 طرف دیگر که مجموع حاصل مطلوب است اما در طرف مرتب است و در چهار وجه است  
 و عبارت است که حاصل مرتب و در میان عبارت طرف کمتر و زیاده است  
 نه را که حاصل مرتب به اما طرف کمتر است و در میان عبارت طرف زیاده است و مجموع  
 به تفاوت و منف باشد و بر سه وجه است و در میان مجموع که در آن عبارت چون در آن  
 که حاصل مرتب به اما در آن طرف و در میان ابعاد و اضافی است و مجموع منف است  
 و عبارت است که حاصل مرتب مطلوب است اما در  
 و عبارت است که حاصل مرتب مطلوب است اما در  
 و عبارت است که حاصل مرتب مطلوب است اما در  
 و عبارت است که حاصل مرتب مطلوب است اما در

متعاضد است

و مثل آنکه ما از آن مد که حاصل ضرب نصف مجموع بود و نفس خود است  
 حاصل ضرب نصف حاصل و نفس اصلی علیه نفس از آنجا پیدا کردیم که  
 مد و نصف و چهار که حاصل ضرب مطلوب بود باز قسم گاهی اسان شود  
 این طریق که سه بندی احدی در بین ابوالاعلی و در توفی او مکرری میماند  
 از مغروب و مکرر وسط کن ما خود را از نفسی که عبارت است از مد توفی  
 و کسر را با نسبت از منسوب احد تا و مکرر مد و نصف بقضای مسائل فرستاد  
 مبت و پنج در دوازده و سه بندی اولی و اولی حاصل شود نسبت  
 که ربع است یکری و با اوقات کمی نسبت مد حاصل ضرب مطلوب است و اگر عدد  
 اولی را در سیزده مکرر سی پس ربع سیزده که سه و ربع یکری و با اوقات کمی نسبت  
 که جواب بر مد و نسبت پنج باز اگر سه سه مد منوط شود و ربع نسبت پنج  
 ما خود کرد و در آن قسم گاهی سهل شود و این طریق که تصنیف کسی از مد  
 بر املای بسیار تصنیف ما از مغروب و مکرر بسیار تصنیف که اول  
 را کرده و ضرب نمایی شد و اگر بزرگ است با دوازده ضرب نمایی کرده و عددی که  
 باز کردید با او مغروب و مکرر حاصل ضرب مطلوب است مسائل در تصنیف

[illegible]

ابتدای کرده چ را در مرتبه اول که است ضرب کردنی با نمره حاصل  
 شد چ را که اعداد حاصل در زیر مرتبه نو فوشتی و از برای ده کی خاطر  
 گرفته و بعد از آن چ را چهار ضرب کرده و صبت حاصل در صبت کی زیاده  
 منوی صبت و یک است و آن کی غروب در زیر مرتبه و فیه رسم نمود و از  
 برای صبت دست را دور از زیر مرتبه فوشتی بعد از آن چ را دور و ضرب کرد  
 و ده حاصل شد و در زیر مرتبه و فیه منوی نوشتی و کی معاد بستی بعد از آن  
 پنج را و بیس ضرب نمود سی حاصل کرد کی منفر و در زیر مرتبه و فیه  
 و از برای بیسی بعد از یک معطوف رسم نمود و عمل تمام شد و مجموع حاصل  
 تقرب به صد و ده هزار و دو و پانزده است ۳۱۵۲۱۵ و اگر غرض  
 تا باشد باید دو منفر هم حاصل ضرب با زیر بر صورت ۳۱۵۵۰۰  
 و اگر مرتب مرتب و یک باب طریقی با او بسیار است و فیه شکلی ضرب  
 و توسخ و محاذات و غیر اینها و طریقی که مشهور است شکلی است یک سیمی  
 شکل را که چهار ضلع است و باید متوت آن بر نمایان چهار ضلعی که از این

منقسم کنی بدو قسم یکی قوامانی و دیگری تحتانی بخطوط مرسومه بنمایا که در وسط  
 آن دو را به منی در وضع کنی آمد مضربین و اما باطل بر منته را بالای بری مضروب  
 و دیگر را در جانب چپ وضع کنی اما در وسط در هر شتر است و عشرت است از فرزندان  
 و چنین بمانی تا تمام را بنویسی بعد از آن هر یک را از منتهای خود جدا کن  
 از هر مضروب در یک از مضروب دیگر حاصل او در ربع مضروب مضروب مضروب  
 وضع کنی اما در اول و ثلث تحتانی و عشرت و ثلث قوامانی و حاصلی مشکدا را بنمایا  
 اما در مضروبین که میان هر چهار مضروب است حاصل ضرب آنها را جمع کن کن  
 وضع کنی آنچه که در ثلث تحتانی طرف است و در مضروب و از حاصلی آن با و حاصل  
 آن مضروب بنویس این اول است حاصل ضرب است بعد از آن جمع نماید این بر  
 آن مضروب بنویس و وضع کن حاصل آن از جایگاه اول وضع کرده بنویس اگر  
 از مضروب عالی بلند و از مضروب قسم که جایگاه اول و حاصل جمع مذکور بدست می آید  
 و ضرب این مضروب ۴۴ که ثلث دو برابر و سه مضروب و حاصل  
 در این مضروب ۴۴ که دو ضرب و ثلث است صورت عمل این است



مثال اول دور اول

ضرب دوم دور اول

جمع عدد اعداد مثال

مثبت منفی جمع

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	۴	۵	۶	۷	۸
۴	۵	۶	۷	۸	۹
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸
۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷
۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸
۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲
۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳
۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴
۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹
۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲
۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷
۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱
۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳
۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴
۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷
۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸
۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

مفروضین کلی اعداد است و مثبت و منفی این وضع شود بعد از آن  
 مثبت را در مثبت ضرب کردی حاصل را در دو و مثبت تحتانی است  
 و مثبت فوقانی مربع مجاوی مفروضین که بعد از آن دو دو و  
 کردی حاصل را که چهار است و مثبت تحتانی مربع مجاوی پس این  
 حاصل از عشر است عالی است مثبت فوقانی که اسی و بعد از آن دو دو  
 مثبت ضرب یا حتی چهار سه چهار را در مثبت تحتانی و ده را در مثبت فوقانی  
 مربع مجاوی پس این که و بعد از آن سه را در دو و ضرب در یک و حاصل  
 ضرب چهار و مثبت تحتانی مربع مجاوی پس این که و فوقانی نیز چون  
 حاصل اعداد است نیز که سه و بعد از آن سه را در مثبت و مثبت

کی از مثبت

[illegible]

ابا ان قسم کردی مبراز و حاصل گشت کلی را بجانب راسته چهارم نوشتی  
 و از برای ده کلی و حاصل گشت اعدا از آن چهار را با جبار و کبر و کلی محفوظ جمع کردی  
 نه حاصل گشت از آن و در جهت بر سر مجموع نوشتی بعد از آن اول دو و بعد ده کلی وضع  
 کردی مجموع حاصل ضرب که دوازده هزار و دویست و بیست و نه ابرو پس ده  
 است ۱۲۹۱۱۴۱۴ بر صورت و همان این عمل ضرب بر آن ضرورت  
 و بر آن ضرورت پس اگر میزان حاصل از مخالف میزان خارج از سمت عمل  
 خطا است و الا اغلب صواب بود و میزان عدد و ضرورت که اگر نه است و در میان  
 فیه که چنانست ضرب کردی سی و پس حاصل گشت میزان آنرا که نه است یا میزان  
 عدد و خارج از ضرب که نیز نه است مقابل کرد و چون مخالفت با او شد این معلوم  
 که عمل مذکور صحیح است حاصل پس در بیان عمل قسمت است و قسمت طلب است  
 عددی است که شده او یکی باشد سه عدد مقسوم باشد مقسوم علیه یکی است  
 ضرب بود و طریقی عمل و قسمت است که طلب کنی عددی را که در خانه پس از تقسیم  
 علیه با دهی یا دهی شده باشد حاصل ضرب با مقسوم با از و کم کردن یا با  
 از مقسوم علیه پس اگر مساوی باشد با دهی و ضرورت خارج قسمت بود و اگر کم

نماید از مقسوم بر مقسوم علیه آن اقل را مقسوم بر حاصل است با عدد مفروض  
خارج قسمت باشد پس این مقام ناکار از راه اول و حاصل اول آنکه حاصل مرتب  
در مفروض و مقسوم مساوی و مقسوم با هر ضابطه جمع را مرتب کنی  
خارج قسمت باشد و هرگاه که خارج قسمت را که جمع است و مقسوم زیر آن حاصل  
مرتب مساوی مقسوم بود یعنی بیست و پنج مقدم آنکه حاصل عدد مرتب مفروض و  
مقسوم ناقص از مقسوم اقل از مقسوم علیه مثلا اگر خواستی که سه صد و بیست  
را بر یازده متشکلی مت و یک کردی بود یازده نه پس باقی سه صد و یازده  
حاصل است و این حاصل از سه صد و بیست و پنج کم است و این پنج از مقسوم  
بده اقل است پس چون جمع تا زده نسبت می باشد حاصل پنج و این حاصل با بیست  
و یک خارج قسمت باشد پس اگر اعداد را بسیار با رسم کن جدول را که  
در این می نمایم مقسوم باشد مقسوم را در میان بطور وضع کن و مقسوم  
علیه را در زیرش بنویس و از مقسوم مساوی علیه واقع شود اگر مقسوم علیه عاقل  
عددی مقسوم را بدو باید گاهی که کم از او نوع باید و اگر زیاده از او باشد

و بعضی که میگویند مقدم باید از طلب کن اگر عدوی از احوال که  
 ممکن باشد فریب کردن او و یکبار از مرتبه معلوم بقصای منعم حاصل فریب  
 از آخر و صحت اوست از مقتوم بدخیز بسیار است اگر در بسیار چیزها با او منع  
 و ضمای باقی از تحت طعنه که فاصله اینها بجز خوف و امانات است و این  
 این چنین شد تا شود وضع کن او را بر بالا جدول محامی مرتبه اول از مقتوم  
 و عمل نماید و آنچه که شناختی و بعد از آن نقل کن بیک مرتبه معلوم از احوال  
 به راست بیا ما از مقتوم به از طرف بعد از طعنه که هیچ خط و طوطی قاطع  
 نکرده باشد متصل ساز و بعد از آن خطم دو کبر اطلب کن از او و بیا که  
 یا اگر او را یافتی از جانب راست وضع زیر بدو ای اکثر عدو اول عمل نماید  
 به آنچه شناختی پس اگر عدو و موجودی باقی و جا بدو صغری وضع کن متصل  
 به مقتوم علیه را بیک مرتبه جانب راست بیا باقی از مقتوم را از طرف چپ بیا که  
 بیکه است و چپین عمل میکنی تا وقتی که راجع شود اول مقتوم محاذ اول مقتوم  
 علیه از آن عمل تمام کرد و پس از خود موضوع بالای جدولی که خارج است  
 به بود و از مقتوم چپیری باقی مانده بود آن است از مقتوم علیه بود

بہارِ نبویؐ ملتِ نذر اور اجماعِ کرم و اولِ فہمستی و وسیعِ فہم

چهل حاصل شد و جای ما و حاصل که محاذی منفرقت است منوی که چهل باشد  
 مرتبه غیارت قبل کردی و از محاذیها با او مقبوم که سم ساختی جزئی ماند و غیارت  
 خط فاصد چهارجا مفت مقبوم او در منفرقت کردی بعد از آن بست را و سه  
 ضرب منوی یست چهار حاصل شد چهار محاذ و منفرقت زیوستی و از محاذیها  
 از مقبوم بر او واقع است که کم کردی یکی باقی ماند از بعد از محاذیها و فوق او در  
 نوشتی و دست در مرتبه غیارت نوشتی و از نویس نقصان کرد و دو باقی ماند از بعد از محاذیها  
 مانوق و در مرتبه ششم کرد بعد از آن مقبوم علیه یک مرتبه جانب شد بر می و غیارت  
 حد و دیگر لغت مذکور طلب کرد و چهار باقی ماند از بعد از آن جانب شد بر می و غیارت  
 نوشتی و در مرتبه ششم کرد و در مرتبه ششم در مرتبه ششم نوشتی و بعد از  
 خط فاصد یکی مقبوم در مرتبه ششم نوشتی و در مرتبه ششم نوشتی و در مرتبه ششم نوشتی  
 نقصان کرد و چیزی باقی ماند و در مرتبه ششم نوشتی و در مرتبه ششم نوشتی و در مرتبه ششم نوشتی  
 ضرب کردی و از دو حاصل شد و در مرتبه ششم نوشتی و در مرتبه ششم نوشتی و در مرتبه ششم نوشتی  
 منوی باقی ماند و از بعد از آن مقبوم علیه یک مرتبه جانب شد بر می و غیارت  
 خط فاصد یکی مقبوم در مرتبه ششم نوشتی و در مرتبه ششم نوشتی و در مرتبه ششم نوشتی

[illegible]



پس میزان صحیح اگر مخالف میزان مقسوم عمل خطا بود و الا غلط جواب است  
 مثلا از صورت مذکور میزان خارج قسمت کز قتی صحیح شد و میزان مقسوم علیه ثابت  
 حاصل است چنانچه ضرب کردی حاصل کرد و میزان باقی مقسوم را کسر  
 بر حاصل از دو و میزان صحیح کز قتی پس حاصل شد چون میزان صحیح با میزان  
 مخالف نیست معلوم شد و حاصل صحیح است

عدد مضروب و بقس خود بر واحد یعنی مانند و محاسبات عدد و صلیع کوبه  
 و مساحت و همی میخواهند و جبر و مقادیر حاصل فرس احمده و کوبه و محاسبات  
 و مربع خوانند و مساحت و مالی مانند و جبر و مقادیر عدد و مطلوب الحمد اگر کند  
 بلند استخراج عدد پس محتاج سایل نیست اگر مسطح فوجده پس جبار بر عدد  
 او دو است و اگر اضم است پس بنیدار از او و اقر مجد و را یا در اول سبده  
 و باقی مضروب بر مسقط با واحد پس عدد مسقط با حاصل سبده و جبر اضم  
 تقرب اصلاحی مسائل را در هر دو را اقر مجد و را یا در اول سبده  
 از این و از این اضم کی باقی ماند کی را سبده و اضم مضروب بر مسقط اضم

که این بود

که من تحت است سبع حاصل را با سه که در بیت مجتمع کردم و در سبع مطلق  
تبرج بود و اگر عدد مطلق را در موضع کنی و از او عددی مانند مقوم می  
باشد عمل که در موضع مطلق مذکور بود در سه ساز و از او بر این طریق وضع  
نمایند یا نه ~~در موضع مطلق~~ نقطه مقرر را امتیاز بجای می بخازد که در سه  
بسیار است و در میان این مثل متداول و بیوم و نیم و نیم و بر قیاس بعد از  
هفت تا اگر عددی را از احاد که با ضرب بود و نفس خود نقصان باید حاصل  
از آن بعد از محاذی علامت خود را از آن خارج است و اگر عدد مطلق از آن ساخته  
باشد و از بعضی از محاذی بسیار چیزی باقی مانده باشد یا اگر از مقوم شده باقی  
ماند پس به گاه که خیر عدد و یا قس وضع کن با علامت افید و در زیرش هر قس  
مناسب و در کن عدد خود را در تحتانی وضع نما حاصل است و در تحت عدد  
که چندین مطلق است بجای که احاد و محاذی و واقع و در محاذی او  
حاذی را از جانب بسیار و وضع کن باقی در زیر عدد از خط که فاصله است  
موازی و تحت است پس عدد خود را در تحتانی بنویس و مجموع را که در تحت

راست نقل غای و عدد از این اگر عدد و کم مضروب اولد کن که هرگاه که مضروب این غای  
 فوق علامتی که معنی علامت ضرب است و تحتش هر چقدر باشد در مضرب در دست آوردیم  
 و نقصان حاصل از آن مضرب را از آن مضرب بکشد پس چون عدد مضرب را نقل  
 عمل کن با او آن مضرب را نقلی و زیاده ساز عدد و حقیقتی و نقلی را یکی از آن که در  
 تحتانی جمع شد بکشد بجانب راست و اگر در مضرب یافته شود و مضرب غای یا بالای تحت  
 علامت مضرب را نقلی و نقلی را مضرب نقلی که در آن مضرب جمع شد را از آن که در عمل  
 تمام کرد و پس آن مضرب را بالای جدول موضوع است عدد مضرب و مضرب را بخند و اگر  
 چیزی باقی و تحت خطوط فواصل نامده است این عدد منطبق بود و اگر باقی مانده باشد

این عدد و اسم است و آن مقبیه کسر باشد و مخزن جدولی است که حاصل شود از آن را

ساختن ما فوق علامت اول و واحد بر حساب ما لش اراده کردیم جدول این عدد

برای ۲ ۱ ۰ ۱ ۲ ۱ ۲ که یکصد و شصت

و شصت هزار و یکصد و شصت و شصت

کردیم آنچه را که گفتیم این جدول

تحت نام و تحت خطوط فواصل این

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

[illegible]

بهلش ماند بعد از خط مهر اندر پیش ثبت نمودی بعد از آن منت را محالوی داد  
 که صورت ثبت باقی منقول است که با ختی صح باقی ماند بعد از خط مهر از آن منت  
 کرده و بعد از آن جو را در ختانی زیارت داده و بعد از آن حاصل ضرعی را  
 نمودی و بعد از آن از بر آوده کی بلس از دوی خفت مذکور بلس ختانی بکریه  
 جانب بر منتقل ساخته بوق صح ختانی او را نقل کرد و بعد از آن عظم نمودی  
 و بعد از آن عظم کرده طلب کردی بلس باقی و منع نمودی بعد از آن عظم نمودی  
 خودی و بعد از آن ختانی بوقت خیار بلس حاصل شد بلس ختانی و بعد از آن  
 بر سایرش نوشتی و بعد از آن از مجاری بلس منتقل کرد و چیزی باقی ماند و بعد از آن  
 خط محو کردی و بعد از آن بلس را در بلس مر با ختی بلس چا حاصل کردی  
 چا از آن بعد از آن بلس را در بلس بلس نوشتی و بعد از آن چا را از مجاری  
 آن کسم کردن ممکن نیست از جانب عزرات عدود کور کی با ختانی نقل شودی و بعد از آن  
 زده اعتنا کرده چا را از دوا و کسم ختانی بلس باقی ماند از آن بعد از آن  
 و بعد از آن ثبت نمودی بلس را که مورد بلس است از مجاری او که بلس منتقل است

نقاشی

قسطنطنیه خیر عیالقی نازد من خطه خود کن کسیدی و عمل تمام شد و در هر  
 خطه سواد خود را بنویسد و یا که یک اسم کند است ثبت باقی نازد و آن است که  
 خیر و باقی جدول در آن باقی است بعد بدو سه صد و پنجاه ثبت باشد صحاح  
 که باقی جدول است و ثبت خود از مقصد و نفع هر یک که واحد مغرور شده باشد  
 این سه ساله نیز این صحاح است و نفع خود را در این زمان با حاصل  
 اگر باقی باشد پس نیز این صحاح اگر مخالف نیز این و مطلوب است عمل حیات اول  
 صحاح خواهد بود مسلا از خود جدول در این صحاح عمل که فوق عظام و قونم که نفعی  
 نفع شد از نفع خود و در هر یک که حاصل شد نیز این با آن ثبت است  
 بر روی آن و بجه نفع شد نیز این صحاح اگر کرده شد و بعد از آن نفع خود  
 مطلوب است بعد از آن که نفع شد پس چون نیز این صحاح بعد و در هر یک  
 ثبت عمل مراد است و در بیان حالت تامل که در خود  
 مقدمه و نفع حاصل است و در بیان تامل و داخل و نفع و تامل  
 و مسایده و نفع خود که در هر یک که مسایده باشد قسطنطنیه خود و در هر یک

بهمانند پس اگر کسی پیشتر از غانی می سازد یعنی بر کلاه او را از این خید یا رانگاری  
 چیزی باقی ماند ایسان را متداخلن خوانند و اگر کسی پیشتر از غانی سازد و کسی  
 باقی ایسان پیشتر از او برود و ایشان را متوافعان گویند و کسی را که هیچ عدد  
 نماند است و غنی ایشان می نامند و اگر عدد نماند موقوف باشد ایسان را متاس  
 خوانند و تا مثل طایفه و محتاج به عمل نیست اندود و دو و تا به قیمت کردن  
 عدد اکثر اقل ساخته میسود پس اگر چیزی باقی مانده ایسان متداخلان  
 میسود و پس اگر چیزی باقی ماند مقوم علیه ابراقی قیمت سازیم پس اگر چیزی باقی  
 نماند متوافعان باشد مقوم علیه از عاود و فاکتور ایسان بود مانند چای و پس  
 که چیزی پیشتر از قیمت بود او با ماند و چون به قیمت بود و چیزی باقی ماند و  
 آن دو که مقوم علیه از عاود و فاکتور ایسان تواند بود و باقی باقی می ماند  
 پس این عدد و متاسبایان خوانند و مانند صحیفه زیرا که چون پیشتر از قیمت  
 سازیم و دو باقی ماند و چون صحیفه کنیم کلی باقی ماند

کسی را منقطع است و آن کویت مشهور است که عبارت است از  
 منقطع

[illegible]



را در این مختصر بگویند و در روزی که در این مجلس از وقت تا وقت باشد

و از ضرب بخارج که در این روز من باشد یعنی از وقتی که در این مجلس است

این چهار که در این مجلس است و وقت که در این مجلس است و در این مجلس است

که در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

شخصی که در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

خود را در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و ان عدد و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

و در این مجلس است و در این مجلس است و در این مجلس است

[illegible]

یکی است وصف غرضی و حسن و بیان نصف کسور

تقریبی بیان است اما بیان نصف انضام بود که اگر صورت کسر جمع بود

تصفیف کنی باشد بیان که ثلث نصف ان بود و اگر فرجه بود صحیح و غیر نصف

ساز و کسر را با او بسته ده حاصل است نصف مطلوب اما این است مساوی است

لکن تصفیف کنی صحیح است و نصف کردی باشد و به صورت کسر است اما اگر کسر

شاهنشاهی نصف شود و آن کسر مطلوب است و نمی باشد که مسمی علیه که حتم

مستوفی تصفیف کسوری که با او صحیح باشد و عکس این است همان معیار است

جمع کسور که نموده و این به جمع کسور تصفیف آن مقدم شود و کسرها را

که مقصدی تصفیف صحیح و ثلث سوی جمع که نصف است که صحیح است و بدست که نصف

ثلث است و میگوید که نصف بیان دو و ثلث باشد و به جمع و ثلث بیان

دوازده است و نصف او شش و بدست او دو و جمع او ثلث با او نگاه او را

صحیح اکثر است و با حاصل سه و ثلث باشد نصف صحیح صحیح و چون با او

کسر و حاصل دو و ثلث باشد صحیح صحیح که عبارت است از نصف مطلوب

و بیان نوی

و اما بیان تخریق که خواست کلی را از طریق فصل بازی بعد از آن که بیان  
را از پنج مرکز بود و معانی را پنج بسته می باشد پس کسم کنی معیاد  
صفحه معنی باقی مد مرصع میگرد که در دو دهه آید و ثلث چهار ماه  
سرا اینجا کسم کنی باقی می باشد و چون این یکتا به پنج مرکز بسته می باشد  
حاصل می شود و بیان ضرب کسم کنی اگر کسم کنی از

دو طرف مذوب و مفروضه با صحیح یا غیر صحیح باشد معنی صحیح و غیر صحیح  
تا صورت سه را در صحیح طرف که صورت ساز بعد از آن حاصل ضرب را بر پنج  
قیمت ساز اگر ممکن باشد و الا بدین وجه ده پس در ضرب دو و هجده و چهار که  
ضرب صحیح و درست و صحیح چهار است ضرب که درم نچاه و دو حاصل شد قیمت  
که دریم اندا بر ج ده و دو و هجده بیرون آید و در ضرب سه و ربع قیمت  
که درم هشت و یک را بر چهار بر ج و ربع بیرون آید و عین و مطلوبت که سه  
کسر در ده و طرف باشد صحیح باید و طرف ناما کی از ایشان باشد یا نباشد  
کن معنی طرف بهر دو طرف مفروضه چون طرف صحیح و کسم کنی

با جنس طرف مختلط را در صورتی که طرف دیگر از صیقل است ضرب با را بصورت  
 که طرفی را در صورتی که طرف دیگر از صیقل است ضرب با را بصورتی که طرفی را  
 و صورتی که طرف دیگر با را حاصل ضرب را حاصل او کوئید و معیار را  
 منجمد یک طرف را در منجمد که طرف دیگر با را حاصل ضرب را حاصل او  
 کوئید و حاصل او را به دو قسم ساز اگر ممکن باشد و الا با او تنبیه حاجت  
 با حاصل تنبیه مطلوب است پس حاصل از ضرب دو نصف و سه و ثلث از ضرب  
 محسوس و محسوس است نسبت عد و صحیح و ثلث است و از ضرب دو و ربع و ربع  
 که ضرب محسوس و در است یک صحیح و منف ثمن است و از ضرب ربع و ربع است  
 که صورتی که در است نصف و ربع است  
 و در بیان صفت کسوت و آن نسبت ضنف است که کامل و یمن لطافین باشد  
 و طالی غفل و در حقیقت است که ضرب محسوس و مقوم علیه را و منجمد که نشان  
 از این است که از ایشان که با را در منجمد که موجود از این از ایشان و از این  
 و بعد از تنبیه حاصل مقوم را با را در منجمد که موجود از این از ایشان و از این  
 ظاهر است



خروج و یک خیز پیش و هر یک یک عدد که را در خروج محال است که حاصل شود  
 را به خروج محال خارج قسمت که مطلوب است از خروج محال دیگر که قسمت شود  
 پنج پنج و پنج قسمت که حاصل آن حاصل از پنج است و پنج است  
 که مجموع محال است خارج پنج شش و پنج پنج شش و پنج است  
 و اگر گفته شود که پنج پنج خیز بدست آید جواب جابر بدست و پنج بدست

عمل اربعه متناسبه و آن چنانست

که نسبت اقل شان دوم مانند نسبت به سوم شان چهارم باشد و دو  
 و سه و شش و لازم اربع متناسب است مساوی بود و سطح طرفین با سطح  
 سطحین آن چنانکه بدان مراد از هم اقل فن و کتب محو و اربعه و آنکه  
 سطح و دو و شش و دوازده است برابر است با سطح چهار و که عدد دوازده باشد  
 پس برگاه محو اوسطین باشد قسمت کن سطح و سطحین با طرف معلوم  
 با احد و سطحین را اگر محو بود فیمابین سطح طرفین را به خط معلوم و خارج  
 قسمتی از هر دو صورت معلوم است فایده حاصل هر چند را در هر دو صورت







[illegible]



خارج قسمت را بر سه و یک قسم نمای و حاصل ضرب در نصف است و دو معنی از این دو  
و یک قسم کن و ضربه در است جواب این را بنده بر اگر چون در نفس خود می شود و دو حاصل  
زیادت کرد و باز ده می شود این را که نصف است و نصف است و دو حاصل می شود و سه حاصل کرد  
ست و پنج شد این را بر پنج قسمت ماضی خارج قسمت پنج شد و از این چون ده ضرب بود  
حاصل پنج باشد و اگر گفته شود که دام عد است که چون بر این نصف از زیادت

دو و چهار و نیم و یک و دو حاصل می شود نصفش و چهار و نیم حاصل می شود و مبالغ  
ست این در نفس حاصل را چهار است و بعد از آن ثلث شانزده را که تقسیم است  
قسم کن زیرا که مسقط نصف است تا ده و ثلث ناید و بعد از آن ده و دو و  
چهار قسم ساز و از باقی نقصان کن که باقی می ماند چهار و چهار تسع و آن جواب  
سایل باشد زیرا که راه چهار و نصف آن چهار و نیم زیادت کردی ده و چهار  
و تسع نصفش از دو تسع است حاصل شود تسع حاصل و بر ده و تسع  
که باقی مانده باقی مانده و بر تسع نصفش از تسع است زیادت نمود  
و تسع که عبارت از یک و تسع است از این باز دو و دو و تسع حاصل می شود

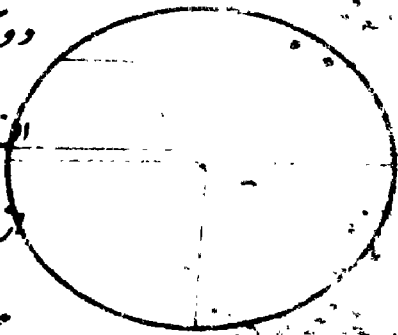
مست شد بپرسیده ماند که در میان واقع شده و بعضی نرا و بلند و در میان  
 ثلث آن نقصان شود و بعضی گفت که هرگاه بر بعدی نصف اول را بکشد  
 ثلث مجموع مساوی نصف آن عدد است و از ثلث او را بر دو تا و سادس جمع  
 مساوی ثلث آن عدد بود و اگر ربع افزون کرد بر خمس مجموع برابر ربع فرد است  
 واتی بر بن قیاس و از اجمال در نقصان مفهوم میگردد

و در ذلک مقدمه و فصل است

مساحت باشد ضاحت نه تنها مقدار است و در قسم ضاحت الاجزا و از  
 واحد خطی یا اعراض او یا هر دو اگر مسطح خط یا با اصل مربع و یا خطی  
 یا با اعراض او یا هر دو اگر مسطح سطح یا با اصل کعب و یا خطی یا  
 اعراض او یا هر دو اگر جسم باشد نیز خط است که ضاحت است و او  
 واحد باشد یعنی طول فقط داشته باشد و بعضی از او مستقیم است و آن کوتاه  
 تر بود از خطوط و مثل میان دو نقطه خطی است که جزو داشته باشد هرگاه  
 که خط مطلق در آن بود و مفقود می شود و غیره و مانند مرا خط مستقیم است

و اسمی خط

و مسامی خود شود و من است ظاهر است منی قطع برانی و منقطع هر  
 و غیره و منقطع و منقطع و منقطع و منقطع و منقطع و منقطع  
 حسب استیارت و خط مستقیم با مثل محوطه می تواند شد منقطع الی  
 و انسان می توانی سیم منقطع و انسان را می توانی کوسید || اگر شی  
 و غیره منقطع منقطع از آن برکای است یعنی عربی کای که بحث از هند را  
 منی از عربی کای و سطح است که دو منقطع و منقطع و منقطع و منقطع  
 و منقطع منقطع از آن سطح است که واقع می شود بر خطی که در طرف او  
 اخراج کنند پس اگر سطح را با او خط برکای آن شکل دایره او خطی که  
 منقطع دایره بدو منقطع بر سطح قطران دایره است و خط منقطع و منقطع منقطع از آن  
 دو منقطع و قاعده منقطع از آن منقطع  
 این دایره باید و صورتی است با قاعده  
 در دایره و دو منقطع قطرش که تمام  
 هم نزدیکی که دایره منقطع باشد با قاعده



او کرده باشند پس مثل قطاع است و لکن است و در آن است و این است که این باشد که نصف

دایره بر کمره بود و خط این خط است و در این است که این باشد که نصف دایره

اینان یک خط بر یک خط و عظیم باشد و نصف



دو دایره باو احاطه شده باشند پس این شکل است

بود و این عظیم بود و اینان پس این شکل است



صورت

تا محذبت اینان مختلف باشند باینکه هر یکی در یکی و در یکی و در یکی و در یکی

و در قوس مساوی یکدیگر بوده باو کل واحد خود در برابر نصف دایره پس

ان شکل اینی بود و این عظیم ان و قوس از دایره و ان شکل باشد

پس صورت مایه خط مستقیم سطح مذکور

احاطه شده باشند پس این شکل باشد بود

خواه مساوی باشد اضلاع او یا غیر



سایه

یا مختلف

اینست که هر دو ضلع الزاویه با یکدیگر برابر باشند  
 و اگر دو ضلع الزاویه با یکدیگر برابر باشند و ضلع

ثالث در هر دو مثل مساوی باشد و ضلع اول و دوم



مساوی باشند و ضلع اول و دوم مساوی باشند و ضلع

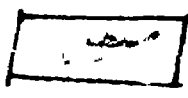


ثالث در هر دو مثل مساوی باشد و ضلع اول و دوم مساوی باشند و ضلع



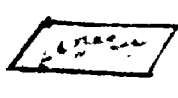
هم نباشند با هم مساوی و خط متقابل بر آن شکل بود مستطیل الزاویه

او قائم باشد و اگر زاویه ای از آن قائم نباشد و



اصلاح آن شود دو ضلع متقابل بر آن نباشند بر آن شکل مستطیل

برین صورت و سوای اشغال مدلوله از دوات اصلاح

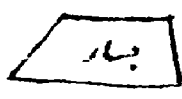


مساویات باشد و گاه مخصوص بود بعضی اشغال مساوی باشد و گاه



و اگر بعضی و مساوی و صورت سان نباشد

حکیم فیلسوف و کتاب هند





که مساوی باشد معروض از دوات اضلاع اربعه اگر بعضی متغایر باشد فقط  
 نقطه او از اضلاع متوازن باشد پس کلیت و اکثریت باشد  
 باشد از زاویه از خارج خط سطح و کویته باشد این شکل را اضلاع مستقیم  
 پس اگر اضلاع آن متساوی هم نباشد از جنس و مد میگویند و همچنین  
 سایر این مثل متشعب و مشتمل و اکثر اضلاع متساوی و متساوی و متساوی  
 گویند و دسته اضلاع درین ترتیب داده از مساوی الاضلاع و درین

و بعد از آن خط قاعده و از الحاق کرد و دومی عرض قاعده و دومی عرض  
 قاعده گویند و باقی تا اگر رسید یعنی هر دو تا با هم عام مخصوص اند  
 سطح و مطلق و دو طرف و جسم است که دوامند اولی باشد  
 یعنی سه مد که از اطراف عرض و عرض گویند داشته باشد یک جسم است که  
 سطحی که مساوی بود باشد سطحی که از خط اندونی او این سطح  
 اخراج نمایند آن شکل گردی باشد و تصنیف کرده او بدو یا و برابر از  
 دو این عظیم است و از افضل مشترک هم گویند و الا صغیر باشد و صورت

ان مذکور می جو کانت با یکس مربع متساوی احاطه ان نموده باشند

و این شکل بحسب محو باشد که چنین بود با احاطه نو نمایند دو دایره متساوی

متساوی و خطی که داخل در میان هر دو دایره می کشی که اگر گردیده شود در این

خط مستقیم که داخل است میان هر دو خط ایشان تمام خط و تمام دور هر دو بر آن

سطح ماس کشیده و بین هر دو استوانه مستدیر که گردیده دو دایره قاعده نو خانی

و تحتانی این استوانه اند و خط وصل میان هر دو مرکز قاعده سهم استوانه

است پس از آن سهم عمود بر قاعده ان استوانه قاعده بالا و پایین و صورتش

اینست . با محیط او شود یک دایره و سطح هر دو



که در ارتفاع از محیط این دایره شده باشد و یک گردیده شود تا آنکه یک نقطه رسیده

برین هست که اگر گردیده شود خطی مستقیم که داخل است میان نقطه و دایره

ماس تمام ان سطح و تمام دور شده باشد پس ان مخروط باشد بر صورت

و قایم است ان مخروط کما که سهم و بر قاعده است



عمود بود و چون عمود باشد قابل است و ان

دایره قاعده مخروط است و خط وصل میان هر دو مرکز قاعده نقطه سهم مخروط با

و اگر خود را سطح مستوی قطع نماید بجزای قاعده این مثلین از او از دو  
 که سیلوی قاعده آن مخروط است و قاعده آن و دو خط موازی که مضلع است در یکی  
 از اینان مانند قاعده مخروط مضلع خواصند و بعد از این می شود که مضلع  
 عالی اند که در این قاعده مساوی است و اولی مستعمل اند

در بیان مساحت سطوح مشقیم الاصل است اما مثلث قسم است بر  
 مساحت قائم خط و اما بر ضرب کن یکی از دو خطین را که بر دو قاعده مستقیم  
 و نصف خط دیگر و در معراج الزاویه را در ضرب ساز خط عمومی را که از زاویه  
 منفرجه برورش منفرجه شده با نصف و بر العکس و در الزاویه ای که بر  
 ضرب کن خط عمومی را که از مرکز کدام زاویه از زاویه ای که خواسته باشند  
 برورش منفرجه شده با نصف و بر العکس و در باقی قسم مستعمل  
 ضرب مساحت مطلوب بود و می شناسی مثلث را که از کدام قسم است  
 و بر معراج کردن طول و مساحت او پس حاصل مساوی بر دو مضلع با  
 او شده باشد این مثلث قائم الزاویه است یا زاویه از اینان باشد پس منفرجه الزاویه  
 بوزن اکثر پس ما را از او خواصند بود و گاه استخراج می شود مضلع

مثلث که تمامه باشد نه بر مجموع و منفرقه و تقاضا می نماید و نیز  
 حاصل نه بر قاعده نقصان بلکه خارج صمد از قاعده نصف باشد و منفرقه  
 مجموع از طرف قاعده اصل و منفرقه مجموع از قاعده نصف باشد و نیز  
 از طرف منفرقه از طرف قاعده که حاصل می شود و مثلث مساوی  
 فاصل که در هر یک از دو طرف قاعده و در هر یک از دو طرف اصل  
 از قاعده که در هر یک از دو طرف قاعده و در هر یک از دو طرف اصل  
 اینهاست صمد و نسبتا و در هر یک از دو طرف قاعده که در هر یک از دو طرف اصل  
 خارج نه شد این از قاعده نقصان است و از او مانده نصف آن که کس است  
 صمد و منفرقه از طرف منفرقه که در هر یک از دو طرف قاعده و در هر یک از دو طرف اصل  
 است حاصل شد از او نصف قاعده که در هر یک از دو طرف قاعده و در هر یک از دو طرف اصل  
 حاصل شد و از طرف منفرقه که در هر یک از دو طرف قاعده و در هر یک از دو طرف اصل  
 یکی از اصل و آن در هر یک از دو طرف قاعده و در هر یک از دو طرف اصل  
 که در هر یک از دو طرف قاعده و در هر یک از دو طرف اصل

اند از این صاع می کشند و سبب فرج شدن او و برکت کرد و برکت شود  
 و تقاضای حاج حاصل می شود و تا که نوزدهم از مصالح و سایر موارد  
 و بویست و نوزده کامی که مضاعف است و از هر صاع یک امداد می باشد  
 ثلث مد که حاصل نمیشد و اما در ساعات شش و هفت و هشت  
 یکی از اصالح او و فرج و خوشی و سلامتی و در هر یک که در مصالح و صاع یک  
 بس مقدار یک صاع او و فرج و خوشی و برکت و بویست و نوزده کامی  
 ساعات و نوزده باشد و در ساعات شش و هفت و هشت و نوزده  
 که محاب و آفرین یعنی حلال از او و خوشی و برکت که حاصل می شود  
 باشد و در ساعات شش و هفت و هشت و نوزده کامی از او و خوشی و برکت  
 و بویست و نوزده کامی و اما در ساعات شش و هفت و هشت و نوزده  
 که در ساعات شش و هفت و هشت و نوزده کامی از او و خوشی و برکت  
 خواهد بود و از هر امداد حاصل می شود و اما در ساعات شش و هفت و هشت و نوزده  
 که در ساعات شش و هفت و هشت و نوزده کامی از او و خوشی و برکت

بین ضلعین اعمدین و کجی از آن دو دو برابر حاصل ضرب جیب است و اما در حقیقت  
 شکل کسیر الاضلاع منبسطه مدس و دشمن و کجی کالی که ضلع ان زوج باشد ضرب  
 کن نصف قطر او را نصف مجموع ضلعها و حاصل ضرب جیب است او و قطر منبسطه است  
 که واصل باشد میان مدس و دشمن و وضع او که مقابل است با و سوازی ازین اشغال  
 شدات قسمین و مشت ابناء میامی که مجموع است شدات است مجموع منبسطه  
 و این طریق عموم اسامی جمع اشغال مثل اعمدین و دشمن منبسطه است شدات  
 و همچنین شدات و مدس چهار مسیح و جیب و برین قیاس و از بر است بعضی اشغال  
 سوازی این مانند دوات الاضلاع حاصل است که این سال سوت و کران او  
 و بیان مساحت بقدر طوح اما ویر و مسطح کن شدات امر طمح خط او  
 ما مقصود من معلوم شود و در میان نصف قطر ویر و نصف محیط باشد از ربع قطر  
 مسیح او و نصف مسیح او یا ضرب کن ربع قطر او را و ده قسمه میامی حال  
 بر طر و در طریق اول حاصل ضرب و در دوم از با و در سوم از با و در چهارم  
 مساحت سطح ویر و معلوم میگردد و فاصله نصف قطر و ربع محیط است

نصف دایره حاصل می شود و اگر ضرب کنی قطر را در سه و سبع مقدار محیط  
باشد کما می محیط خط مجهول بود و اگر محیط را در پنج کسر ضرب کنی و حاصل بر سه  
و سبع ضرب کنی خارج قیمت مقدار قطر خواهد بود و اگر مجهول قطر فقط بود

اما در مساحت قطوع البروج و دایره نصف قطر دایره را در نصف و در مساحت قطوع  
بنمای و حاصل ضرب مقدار مساحت آن معلوم است و اما در طریق مساحت و در قطوع کبر  
و صغری دایره نصف قطر دایره را در نصف و در مساحت قطوع ضرب کنی و حاصل ضرب

مقدار مساحت آن معلوم است و اما در طریق مساحت و در قطوع کبری و صغری دایره  
دایره خیابان باشد که اول سارفرزین ایشان را و تکمیل نماید و در این قطوع  
خاص گسترده و مقدار مثلث را از قطوع اصغر نقصان کنی باینست و وضع

باقی ماند باز یاد کن مقدار مثلث را بر قطوع اعظم باینست و قطوع کبری حاصل  
گردد و اما در مساحت مثلث بلالی یعنی میل کن طرف ایشان را

به هم و کسم نمای مساحت قطوع منبر از مساحت قطوع کبری باقی ماند مساحت  
مطلوب یابند و اما در مساحت مثلث بلالی و بلالی و مساحت مثلث بلالی

را بدو قطع نماید و آن را خارج قطره اول مستقیم کرد و در محال هر کدام از آنها  
 را به دو نقطه بود و بعد از آن بر یک قطعه از آن مستقیم کرد و قطع نماید  
 کل بر دو نقطه از آن مستقیم نماید و اما در مستقیم کردن قطره اول  
 عطیه او را بر سطح قطره و یا بر نقطه آن یا از حاصل ضرب جمع نصف سطح او بر  
 و در حق اول حاصل ضرب دو دو و هم با مساحت مطلوب باشد و مستقیم سطح  
 که مساوی مساحت دایره است که نصف قطره آن دایره مساوی است که در اصل است  
 در میان قطعه قطره و محیط قاعده او و اما در مساحت سطح استوانه مسدود قاعده  
 ضرب کن خط مستقیم که در اصل است در میان هر دو قاعده او و موازی سطح استوانه  
 و محیط یک قاعده او و اما در مساحت سطح مخروط مستقیم قاعده ضرب کن خط مستقیم  
 که در اصل است و میان محیط مخروط و محیط قاعده او و نصف محیط قاعده او  
 و حاصل ضرب مساحت مطلوب باشد و آنچه از سطوح که در آن دو هم بر دو مساحت  
 میباشد آنچه از سطوحی که در آن دو سطح استوانه مسدود یا مخروط نصف جمع  
 اصول آن قطر دو خط و اصل است برقی قاعده او و محیط قاعده و مساحت استوانه





نقاشی در ارتفاعش و قسماً حاصل ضرب ارتفاعات میان قاعده و قاعده  
 علی و سطح حاصل شود ارتفاع مخروط که تمام باشد تفاوت میان ارتفاع مخروط  
 نام و ناقص ارتفاع مخروط یعنی که مستمر مخروط ناقص است و ضرب کن ثلث این ارتفاع  
 مخروط منفرجه ازین اندازه است مخروط نام ناقص کن تا هست مخروط ناقص منفرجه  
 ماند و اما در سائر مخروط ناقص مضاعف در سطحی از ارتفاع قاعده غلطی  
 ارتفاعش و قسماً حاصل ضرب ارتفاعات میان این سطح و سطح غلطی و سطح دیگر از  
 قاعده منفرجه است که مضاعف حاصل شود و مستخرج مخروط نام و حاصل تمام کن تا یک  
 دانستی یعنی مستخرج مخروط ناقص ساز و از مستخرج نام از آن کن که بقی است  
 مخروط ناقص حاصل آید و این عمل مخروط نام از آن کن که باقی است مخروط  
 ناقص مضاعف حاصل آید و این عمل منتهی بر او میباشد زیرا که سطحی از ارتفاع  
 سطح علی مطرئ از ارتفاع سطح غلطی است از ارتفاع مخروط ناقص با ارتفاع مخروط  
 تمام سطحی و متساویه ارتفاع مخروط ناقص است با ارتفاع مخروط نام با بقی متساویه  
 ارتفاع مخروط نام حاصل میگردد و همچنین است آن و بدو معلوم میشود مستخرج

اکنون پس مدار انقادی اقل از اکثر است و هر چه منفع باقی می ماند  
جایز این محال و کتاب کبریا می بجز این است و بعضی می گویند که  
مرا این کتاب به خود نگاه می دارند

در بیان چیزی است که مانع مباحات است از قسم و نیت و غیره  
که مانند این کاری با و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن  
و در و فصل است

در بیان چگونگی این است برای مکتوب  
آب کاری با و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن  
ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن  
ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن

ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن  
ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن  
ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن  
ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن

ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن  
ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن  
ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن  
ببند و در و بناختن از مباحات و غفلات و عرض بناختن با و بناختن

صل

از این دور

[illegible]

و می اندازد که است از سیدش بعد از آنکه بنده باقی ماند که به مقدار قدرت آن کس  
 خواهد بود و این سخن به سیدش گفت و گفت که همه اینها به مقتضای وقت و خواست  
 خارجی گردانیدن است و هرگاه که بخواهد به این امر ایستادن و وقتش بگذرد  
 نیز و آن را بدو از سیدش بامتنع و بعد از آنکه که مقدار معهود از او رفت  
 و اگر خواهی اینویاز و بکش این عتاب و مستحق به منت قلب میسبب  
 و اینوی که سید فتوا دهد از او میان نور و توانست کن با سید و سید  
 و ساقول و معوضه این محل که هرگز اینوی به این محل را توان جای آورد و تنهایی  
 یکدیگر اینوی را که در حالت نرسیده ای که میباید به وسط حقیقی نور امور را  
 کشند و میان که نور در میان فی یکدیگر و سر کار میان اخلاط و طریقی او  
 که نور کند بر سر دو جهت نور کند و اب در سوراخ آن کرده سر و سینه  
 و جانیس از دو طرف سرنی یکدیگر و دو موقف معروضه باری هم باشد  
 و الا میان از سر حجابین باری و تازیانی که از دو طرف یکبار برین  
 و باقی عمل همان بویست که در طریقی باقی بدو که سید و ن زبانت و  
 و هرگاه که ساقول و معوضه جایست عمل شود طریقی و هرگاه که اول

بهیست متوقفند و عفا و احوال و غیره و هر چه در وضع کند و در وقت

بسم الله الرحمن الرحيم

سزین خضر از صفتان عشاء و طریح اجماعاً میزد و اگر فتنه بعید کرد و با منی در

که سر قهر از انقباض می توان چند لیس جدا داشت و سر کن و این مقوله این عمل

در مقامی شایسته از قطع و رفعات ممکن

بابت رسیدن مسقط حران قیغات را و وزیرین منوار و مطمح احداث یافته شد

یہ نص سارے مضمون کا خلاصہ ہے اور اس کا مطالعہ ضرور کرنا چاہیے۔

موجودہ ای تو قف نامی کار پر حاضر ہر قلم نویس و معارفین مستان

موقوفہ و اماں موقوفہ اوزر کن محمد ابراہیم صاحب مرقا خود

سازمانها و مراکز را به منظور خود رهیافتی ساختیم و وزارت کشور، معذور بود

مرغاب و قمریان مقدار معلومست معنی هر است این مقدار از انعام مرغاب

و اما در حق منتهی را در دنیا نیست زیرا که هست ما نیست و در اصل حاضر

مقدار و نقص

و بعضی باینکه سطح کن بر زمین است و در جای که این ارتفاع  
 در سطح یعنی در سطح زمین است و باید اینجهت از اصل ارتفاع از آنجا بود  
 و بعضی از ماصرفه را بر سطح زمین است و بعضی از خارج قسمت مقدار  
 ارتفاع ارتفاع بود طریقی دیگر تقسیم بار در زمین را در سطح زمین  
 سه سه یا بعضی از آن پس این سه سه یا سه مثل ارتفاع است بر سطح  
 طریقی دیگر معلوم کن مقدار سایه ارتفاع را و طریقی ارتفاع معلوم کن مقدار  
 پس این مقدار معلوم کن قدر ارتفاع بود طریقی دیگر وضع کن سطح ارتفاع  
 بر سطح که علامه اصل و جهت است و باید و به جای که به بی ارتفاع را از این  
 معصومه پس به سایه توقف خود با سطح ارتفاع و زیادت یا مقدار ارتفاع را  
 پس سطح مقدار معلوم کن نمی مساوی ارتفاع ارتفاع بود و بر این عمل  
 در کتاب کبریا ثبت است و در این طریقی از آن جهت ارتفاع ارتفاع است  
 همگامی که وصول مسقط عرض مسیر باشد و بر این طریقی که احدی با و برین  
 گفته است و این را دان نموده ام در تعلیقات خود و بقاری مقدار سطحی  
 مانند که رساله است و اصطلاح است و این است و بر این مقدار و این است

و معلوم گردد که در بعضی از اقسام و اجزای آن که باید با او جمع کنند  
و اما در بعضی که ممکن نباشد و اصول مقصود او را مانند کوه و دریا و امثالها  
هم ندارد و باید که در میان اینها تفاوتی درین مصالح و قوت و عمل و این  
بهره و قوت و از هر یک مساوی و با خط و کار سطحی باشد که در آن خط و عمل شده  
و نشان که در قوت خود را یعنی جا قدم خود را و اگر در این سطحی باشد که از آنجا  
یک قسم دور است و مقدار قدم یکسان است بعد از آن که در این سطحی و از آنجا  
در قوت و در هر یک مساوی و در هر یک مساوی و در هر یک مساوی و در هر یک  
و مسافت از آنجا که در این سطحی و در هر یک مساوی و در هر یک مساوی و در هر یک  
و در هر یک مساوی و در هر یک مساوی و در هر یک مساوی و در هر یک مساوی و در هر یک  
مطلوب است و مخفی ماند که چون با خط و کار و در هر یک مساوی و در هر یک مساوی و در هر یک  
را از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح  
و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح  
و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح و از این سطح



در بیان طوفی معرفت عرض اشعار و حکایات مبارکی بیاورد

و خندق و اما طریقی اوان این فستق و غرض شایسته و مانند این در حق  
حوض که بر خیابان است که سایه و کوچه کنار و فستق که جانب دیگر از آن است  
غصاوه و بعد از آن اصطلاح وضع خود کند و هر دو را از حدیسی میری از زمین  
به همین طریقی که سایه و بنی بی مسافت مابین خود و از یکی از زمین که در  
مساوی عرض است اما طریقی دوم که این معرفت نمی جایست بخوبی  
و که نصب کن بر سر چاه چیزی را منبره قطره دوری انچه با این معنی چوبی و  
به سر چاه بنیدار او را از دو نصف است و در میان این فضا نشان برده باشد  
به بعد از حاصل مانی از میان این چاه اما مقتضای معنی و تعبیر باشد  
به سر چاه نمایان باشد و از آن نظر کن این چاه نمایان از دو عقبه غصاوه  
حیثیت که خط شعاعی قاطع قطره و این هر حاصل مانی برده و این جزا  
چاه مری گردد و هر یک از این مقدار قطره که مابین این نشان و  
خط شعاعی یا قطره و مقدار خود مختص با حاصل مانی برده و این مقدار

خطوط مقامی

منہ شامی و جو خود قیمت کنی مانع مقدار عتی الی جاہ ۱۲

طریقہ حرم و مقام و دور و قریب است

[illegible]

بواجب پس مانند سبب و خواهد بود و مثل سبب کی است بخیر و بی سبب کی منفعت  
 شی خواهد بود زیرا که شی و در تحت فعلیات است از دو خبر و از صفات خبر  
 شی نصف شی موجود و این خبر از دو خبر و مانند سبب خبر شی است خبر و مال سبب  
 نصف باند برع و مانند سبب خبر و مال است خبر که یک بر مثل ربع خواهد بود  
 و مانند سبب خبر که است خبر و مال مال سبب شش مانند نصف شش و سبب نه  
 که خبر و شی عبارت است از عدد که سبب او واحد محو و واحد است و خبر و مال است  
 که سبب او خبر شی مانند سبب شی مانند مال و خبر که است سبب او خبر و مال محو سبب مال  
 مانند یک ربع و برین قیاس اگر شی به مانند خبر و مال است خواهد بود و خبر و مال  
 و خبر که است شش و بقی برین قیاس باید بود هرگاه از او کمی خبر  
 خنثی و جنس و کس اگر در جنس در کس باشد مراتب بیان را  
 جمع کن و حاصل از شش جمع باشد خبر و مال که یک بر و مال مال که یک  
 که در جنس و در طرف ماعدات خواهد بود هرگاه مراتب اهل یک در جنس و در  
 است جمع که می پنج عدد و ازین مرتب او خواهد بود و مراتب دوم را که

جمعی از

همچنین مغز و بنفشه آبی جمع کرده و تفتند و از این قسمت تر سیاهی  
 و صمغ ترش و دو درخت و بنفشه ترش کوب کوب کوب کنند و  
 چهار کوب و مرتبه و چهارم طرف صاعد و توجیه باندین حاصل فرمایند  
 باندین حاصل فرمایند و دو و یکصد و شصت و شصت چهار بار از نو و پس خواهد بود  
 یا اگر که در چنین و در و طایفه باندین حاصل فرمایند این فصل است و طریقی بود  
 در اولین و در غیر مال مال و کوب مال حاصل فرمایند باندین و در آخر  
 مغز و بنفشه و از این صفت و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه  
 یکی است احد کردی و ایاق و فصلی و مرتبه و احد کوبه ان شایسته  
 اخذ نمودی و بنفشه حاصل فرمایند و اگر شایسته چند باشد خاکدستی و اگر  
 و در فرم خبر کوب کوب و مال مال کوب حاصل فرمایند خبر مال باندین و اگر  
 مغز و بنفشه و در اول است و مغز و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه  
 طرف شمال و در دو صد بار از نو و مرتبه و بنفشه و کوب مال است احد  
 بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه

۱۶	۳	۱۳	۹	۵
۱	۱۱	۷	۱۷	۴
۱۵	۱۴	۱۰	۶	۲
۸	۱۲	۱۸	۲۰	۲۱
۱۹	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵

کردم بر بنی صوفی

طریق قرب الہوت کے لئے ایک صدیقی از قزوین

50

حاصل شود و حاصل نیست که در جدول از ضربی که واقع است در کتاب

مدرک و ضربی که در جدول است که حاصل آن چیزی است

که در جدول است و حاصل آن حاصل شود و در جدول

و اگر در جدولی که این است باشد می باشد از جدولی که حاصل آن است

از جدولی که از جدولی که حاصل آن است و حاصل آن است

از جدولی که حاصل آن است و حاصل آن است و حاصل آن است

از جدولی که حاصل آن است و حاصل آن است و حاصل آن است

از جدولی که حاصل آن است و حاصل آن است و حاصل آن است

از جدولی که حاصل آن است و حاصل آن است و حاصل آن است

از جدولی که حاصل آن است و حاصل آن است و حاصل آن است

از جدولی که حاصل آن است و حاصل آن است و حاصل آن است

از جدولی که حاصل آن است و حاصل آن است و حاصل آن است

از جدولی که حاصل آن است و حاصل آن است و حاصل آن است

باقی می ماند و آن حاصل ضرب معلوم است. و حاصل ضرب عدد لایقی در  
 نصف عدد لایقی می شود و یک مال الا مضاعف می شود چنانچه  
 چهار ضرب است اول ضرب زائد بر آن و آن ضرب پنج است و حاصل  
 می شود پنج باشد و دوم ضرب لایقی باشد و لایقی حاصل آن مال مضاعف  
 ضرب زائد بر ناقص است و آن ضرب پنج است و لایقی حاصل الا مضاعف  
 ناقص بود و چهارم ضرب ناقص و زائد بر آن ضرب لایقی و نصف است و آن  
 ناقص باشد و آن الا نصف می است و حاصل آن همان است که مابین کرد  
 و حاصل ضرب چهار مال مضاعف عدد لایقی و در سه می الا مضاعف دو بود  
 و نسبت و است می الا مضاعف و است لایقی عدد و است لایقی مضاعف و است لایقی  
 ضرب شود و زود که حاصل می شود و چون در الا مضاعف می شود و مضاعف کرد  
 نسبت مال ناقص حاصل می شود و چون مضاعف و در سه می ضرب زود می را  
 شود و چهارم در الا مضاعف عدد و ضرب می شود و است ناقص می شود و  
 الا مضاعف و سه می ضرب می شود و مال ناقص حاصل می شود و چون در الا مضاعف

موردی و حاصل باشد و جمع این حاصل است که مع و اگر در دست  
 و در دست کسی بودی از او و مقنوم علیه ضرب کنی حاصل مساوی  
 مقنوم شده باشد ضرب کنی مقنوم مقنوم را بر مقنوم علیه ضرب کنی  
 مقنوم و ضربی است که واقع شده باشد و مقنوم مقنوم علیه مثلا  
 بر ماه سهی را بر مقنوم مقنوم علیه ضرب کنی و حاصل که واقع شده  
 مقنوم و آن ضربی باشد که عبارت است از نصف شش و چون در مقنوم  
 ضرب بود حاصل مساوی مقنوم با در استخراج حاصل است  
 ضرب است بهر حال هر دو طرفی مقنوم و مقنوم علیه است مطابق و در  
 صاحب و معان فکر در استخراج حاصل اعطاء آن نحوه و ضرب و در ضرب که مقنوم  
 مطلوب بود در حاصل معنی و در فی القوم متصل و با این مقنوم که در ام  
 مسئله ضربیه حاصل است پس ضرب کنی مقنوم را بر مقنوم علیه با مقنوم علیه  
 مقنوم علیه با و مقنوم این مقنوم مقنوم که حاصل معا و در مساوی  
 مقنوم و در طرف دو است و مقنوم مقنوم علیه در مقنوم مقنوم علیه

مقنوم علیه در مقنوم علیه



در طرف دیگر این پیرت و خاستن نماید و در هر دو طرف از او عمل نماید  
 و این مقابله بود بعد از این می‌تواند معاطله نماید و می‌تواند از این استخفا که نظر  
 در طرفی باشد و ضمن مسکه موسکام مقصود حاصل شود و یا در میان  
 و جنبین استخفا که یکی در طرفی و دوم در طرف دیگر باشد اما این است  
 و ضمن سلسله دیگر که مستحق است اما اول از مقدمات است که مقادیر  
 با اسای مسکه قیمت را بعد و بعد و اسای که می‌جول بر روی این استخفا  
 این مقادیر را تقییم کرده نظر بر هر دو معادل نشانده را می  
 زیرا این مقادیر را تقسیم نمود و هر اسای که می‌باشد مقصود می‌باشد  
 بر خاستن به مسائل کسی اقرار کرده بر آن زید نیز اصفه نیز خیمه زید  
 و برای عمر بنی الاصفه خیمه زید بر دما و در ویسی خرم کنی اخیر که بر او  
 اقرار کرده پس بر عمر بنی الاصفه می‌باشد چرا که مقصود زید را می‌خواهد  
 پس از زید و نصف آن را باید بخود خیمه را می‌خواهد و نیز او را نصف آن  
 یعنی کسی که معاطله با می‌کند بواسطه آنکه مقصود را می‌خواهد و نصف آن

کرده است و مقره حمزه را الاصفی شمی تدویرگاه نصف از راه الاصفی می کند  
 و یومی یا چند ربع باشد و چون بی قیاس را بر آنچه بیشتر جنبه زید می شود و زیاده  
 که بود از راهی و مقره را یا چند ربع می خواهد بد و مدار حرکت اربع می باشد  
 از راه یا چند اربع می و ربع می بر بی مقره و بی قیاس تا حق مقره را بداند  
 معلول باسی و ربع می که پس بر آن مقره را بداند و بر او هر چه باشد اقرار کرد  
 از مقره و مقره بعد از تقسیم مدار را یا چند ربع حاصل می کند و دو قسم باشد یکی  
 شی و ربع را که حجت و چنانکه مخرج کسر موجود است بر روی حاصل از آن است  
 بر چند تقسیم نمودی حاصل می شود و حاصل معنوم علیه و مخرج موجود است  
 بعد از آن معنوم را که مدار را یا چند ربع مخرج کسر مذکور است یا یکی پس از یکی  
 گشت پس این را بر پنج که خارج می شود باقی است صد می و مقره را بداند و خارج  
 شد و آن عبارت از مقره زید و نصف این شد و چون نصف را آنچه می بود  
 من و او مقره را الاصفی می است که زید بر قدرش و او سایرین از مقره را یا  
 کس صد مقره را یا چند ربع باشد      مسئله دوم از مقدمات اندک است

معا و منیاد بر ابر ال سرقه سیار خدو شای را برید و مال و مال و مال  
 نایبند مسائل اول و سی ترکیبید خدو و تهنیت طارت که در ده ان  
 و نامی بود و با براتی اجنوه که گسی که بنیاد و دیگر معدنیار و دیگر  
 خدنیار را متصرف کنند و چنین بزیاد یک یک نام خدو و خدو و لیست  
 که در عا کس طرح اقدسی خدو اگر که بودند قیمت داد و در میان بیان سقو  
 مبرک را مقب و نیار رسیدن عدد اول و واحد است و این سخن  
 گفتی مابر او و طریقی او یک و سی را یک و فر کن نصف که حاصل میگردد  
 نصف می نصف مال و ان عدد و نامی در حاصل ضرب یکی با برید و یک  
 و نصف العدد مساوی و عدد اول و الله از واحد با ان عدد و منیاد  
 و نامی بر کسی که ان عدد و جامع اول و او تا خیال که مسایل نصفه بیرون آید  
 و بعد از ان مقب را در گان معقول علم است ضرب کن که حاصل میشود نصف می  
 که معا و می نماید نصف مال و نصف می و بعد از هر جمعا که است نصف  
 شتی است و نصف می نیمه مال از امسطر حاصل میاید که نصف

[illegible]

بعد از این داده و بی و دگر داده الاشی مطمح بر وجه الامال است که معادله  
 مانع و شش می کند و بعد از هر دو معادله که ان تمام الامال است از عدد با عدد  
 کامل شود و از فوق کمال تر شود و شش کمال کرد و بعد از این از عدد کامل شود  
 و شش مطمح کند تا چنانکه از فوق و شش مال نیز بود و شش از شش تا شش  
 باقی ماند و معادله مکینه کمال تا سیاه و چون چنانکه عدد و احوال خنجر با عدد  
 خارج مندرج شده و شش می شود و اگر که عبارت است از چند طایع قسمت نمی خورند  
 پس بعد از این بدست باید معصان و مذکور از ده فقره فرض دامن و از ده فقره  
 باشد پس مجموع هر دو است و مطمح بود و شش خواهد بود  
 مسئله اول از چهار عبارت آن باشد که عدد معادله مکینه سیاهی می اید ال سیال  
 کامل را با یکی شود و اگر که عدد را بدو و کنی او را یکی اگر که از او بود و دگر داده  
 و اسای که این سه قسمت کردن هر یک از اقسام عدد و احوال و معادله  
 حاصل تحول مطلوب باشد و بعد از این حاصل تحول مطلوب با عدد معادله  
 که نصف عدد سه شود که هر استی با عدد معادله حاصل

معادله

شخصی بر این زیاده بعدی که مجموع مربع این حاصل ضرب این در باقی و  
 و طارزه باشد پس فیض کن مجهول را قریب مربع این ساز مربع اجمال است  
 و نصف هم دیگر پنج است لافضی حاصل ضربی مغرور و در وجهی لافضی  
 مانده پس چند نصف اجمال مربع شش نصف اجمال شش معادل با طارزه  
 پس بماند که کمال نصف اجمال است و ده شش که کمال جمع شش است معادل با طارزه  
 که کمال و طارزه نقصان با ختم نصف و اسیا که این پنج است از مجموع مربع  
 نصف عدد اسیا و عدد که این نصف است دو با مانده و آن غیره نیز به توضیح  
 مثال اند کوخانی بود که مربع جمع که نصف عدد اسیا است بت و پنج است و طارزه  
 عدد است و چهار باشد و بی زیاده و حاصل شود و مجموع نصف است  
 و جمع که نصف عدد اسیا می آید از پنج عدد بر طارزه دو با مانده که آن غیره نیز  
 نیز که طارزه مربع شود و حاصل گردد و همین در باقی ده که چهار از اسیا  
 است حاصل شود و مجموع مربع او حاصل ضرب مکرر و طارزه و از اجمال  
 حاصل میشود پس این اما بهر دلیل و خیال است از ضایعاتی اعراض

برای زید بعد وی که چون نفسی و شرب شود حاصل این باد  
 گردد و محتاج حاصل این عدد و دوازده باشد و حاصل شصت یک باشد  
 پس چنین شی را که در فرض و سوال است و نفسی است و دوازده حاصل را به جا  
 زیاده سازی محتاج را به حاصل این عدد و دوازده حاصل را به جا  
 و دوازده می که حاصل شصت و یک است بعد از دوازده حاصل می و دوازده حاصل  
 کمال و چهار شی را به حاصل شصت و یک باشد که مرد و او شصت و یک است به شصت  
 بعد از آن و در آن نصف عدد است چون مربع کنند حاصل این و در  
 مربع را به حاصل شصت و یک افروان از دست بیست و پنج شود و از عدد محتاج که در  
 نصف عدد است اعطاء شود سه تا باشد و آن عدد بیست و یک باشد. مسعودی  
 اگر استای بعد و دوازده حاصل را به حاصل شصت و یک باشد که در دوازده  
 نصف عدد است و زیاده ساز جذباتی را نصف عدد و شایا و از دوازده حاصل  
 حاصل شی به همان باشد. مسائل تمام شد و آن که چون به هر عدد  
 خود زیاده گردد و حاصل این عدد و دوازده حاصل را به حاصل شصت و یک باشد  
 و زیاده

ضرب سازوشی را که فرض علی جموع است و نصف خودش نصف مال حاصل از  
 است با دوازده معادل می کند یا پنج شی می مال کل نصف مال است و چهار  
 که کل دوازده معادل می نماید یا ده که کل پنج شی است پس با نصف چهار  
 را که مقدار خود است از مربع صح که نصف عد و اسیا است که یکی باقی ماند و جذ این باقی  
 مانده یکی است از این بخش ساز برج باز و کم کنی عدد مطلوب حاصل اندیز که ماه  
 او را بر روی یکدیگر حاصل است و چون مجموع را نصف خودش ضرب سازیم و  
 حاصل شود و این حاصل با دوازده پنج میل می ماند و هرگاه از کسری چهار یا  
 ماند و چون از این بقیه را نصف خودش ضرب سازیم حاصل شود و این حاصل  
 با دوازده پنج حاصل می شود  
 مسیله سی و نهم که احوال معادله  
 می کند با عدد و سبب اتمسک را بر دوازده کن مربع نصف عد و اسیا را بر عدد خود  
 مجموع و نصف عد و اسیا اضافه ساز مجموع شی می مال باشد مانند  
 عدد است که چون کم کرد از مربع خود دوازده شود یا بر همان مربع حاصل ده باشد  
 پس چون این فرض را کم کرد از مربع تمام مربع این مال شد کم کرد هم از مال





در جمع باشد و او تمام دینش یکی به دینی زیادت یا نقصه که مجموع در جمع

از مجموعین حاصل شود و مطلوب است مسائل از اکبر مردم حاصل

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

از مردم ده و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

و در اینجا که در کتب است یکی به از مردم ده و بعد از آن مجموع که ده است

۱۰  
۹  
۵۰

۱۰  
۹  
۵۰

محل



که فرضاً از او یک وجه فرساید و مدیونیت وجه حاصل جذبه را اعداد

یا زده شده **عدد مطلوب** است **قاعده** تقسیم چون اعدادی قسماً بر عدد

رایج چند عدد و اگر قسماً بر یکی از آن دو و اگر هر یک جز خارج قسمت جواب است

**مثلاً** عدد را بر چند متباین که خواستیم نماییم پس چهار یا بیست است زیرا که چون

عدد را بر هفت وجه قسمت سازیم خارج قسمتی بود و عدد چهار یا بیست را بر پنج

عدد را بر هفت وجه تقسیم نمی توانیم و قاعده هشتم برگاه اعدادی حاصل

مستقیم را و این عددی که مساوی اجزا خود باشد یعنی مجموع اعداد و خود

بهمین جمع باشد **مثلاً** اعداد متوالیه از یکی اعداد کرده پس تضاعف و مجموع را از اعداد

عدد دیگر مای او خواهد فرساید و عدد و اعداد مذکوره حاصل است **عدول**

مبالمش جمع کردیم یکی دو و چهار و هشت و هجده که مجموع اعداد و چهار

را عدد و اعداد حاصل ضرب نیست و عدول باشد و مع قدس سه قاعده

را به کمک هفت وجه که است **تقسیمات** واحد و اول که یکی حاصل

چهار و هشت و هجده و سی و شصت و سی و شصت و سی و شصت و سی و شصت

که عددی است که تا واحد قبل نصف بعد صحیح مکنید یکی است و باین روش  
که سهایی واحد که او را دو که میزد عددی بدینش و که او را نصف تا دو  
زوج به زوج بدین ضرب کن حاصل تمام است و بقیه واصلی را بعد از آن  
و این بقیه را باینکه کرده است و بدین چنانچه خواص نصف است  
که واحد بعد از وقت بن تمام و ناقص اند و قاعده تمام کل را دو  
تحصیل عددی را که نسبت او بخدش چون به عددین باشد عدد دیگر ضریب  
عدد اول را بر دوم عدد خارج قسمه و مطلوب است مسائل که ام عدد است  
که نسبت او بخدش مانند نسبت دوازده و چهار باشد پس اب او چهار عدد  
چهار باشد که عدد خارج قسمت زیر آن نسبت نسبت به دوازده است  
چهار اگر که که نسبت که ام عدد و بخدش مانند نسبت دوازده و نه است و پس  
بعد از تقسیم دوازده و نه یک و هفت شصت که عدد خارج قسمت است  
زیر آن عدد یک و هفت است و حاصل دو جسم هر عدد یکی ضرب شود  
باینکه عدد اول و دوم است و بدین روش بدین چنانچه

و خارج حاصل فرماید و باشد به ربع این عدد که در دیگر مفروضه باشد و ما شش مرتبه  
 که در حاصل هر چند و در آن است و بیست و پنج خارج از قسمة هر یک که آن است است  
 و بیست و نه ازین سیاه ختم شده و یک حاصل و آن مساوی ربع است و فاصله یک از  
 تفاسیل میاید و دوم ربع و عدد مساوی است و حاصل هر یک در آن است  
 که در میان هر دو بیست و سه مالتی تفاسیل در میان شان ده که ربع چهارست و بیست و سه  
 که ربع شصت است است باشد مجموع هر دو بیست و سه و تفاسیل این الحذر  
 دو باشد و چون ده را در دیگر یک از بیست حاصل شود و این باشد اما حاصل هر  
 عدد دوم ربع و تفاسیل این الحذر این است و دو از دهم هر دو عددی که قسم شود  
 کل واحد از این است که در دیگر و مفروضه باشد و خارج هر یک که حاصل  
 ابدی می باشد مالتی خارج از قسمة دوازده بر یک و نیم است و بعکس یعنی خارج شده  
 است بر دوازده و ثلث و سطح هر دو خارج قسمتی می باشد زیرا که از هر یک یک  
 و دو و ثلث حاصل یک است و بعکس یعنی سطح و ثلث و یک و نیم هر یک باشد  
 و در قیاسه که نمیشود که در این باشد

و عادت منفرایه اولاد است و حراج کدام عدد است که میان نصف خود و  
یکی زیاده کمتر و دو ضرب شود حاصل در سه عدد زیادت گردد و حاصل ضرب در ضرب  
شود و مبلغ و چهار زیادت گردد و حاصل ضرب دو و فرسخ و مبلغ و چهار و  
ماصل ضرب زیادت گردد و مبلغ دو و پنج باشد پس طریقی بر عمل کردم آنچه  
و لازم بود یعنی محمول را شیء فرض کردم نصف خود و ده و در نصف یکی زیاده  
کردم و دو سی و یک و در حاصل زیاده ضرب نمودم شش سی و سه و در حاصل  
دو عدد افزوده شش سی و پنج عدد شد این مبلغ را و چهار ضرب با ختم حاصل  
نسبت و چهار سی و هشت عدد گشت و در حاصل زیاده کردم و حاصل نسبت  
به نسبت و چهار شیء و نسبت سه عدد که آن معادله می نماید با خود جمع و بعد از آن  
مستتر که مقابل عبارت است یعنی هشت و سه عدد را از خود جمع طرح کردم عددی  
که منحصر در هشت و چهار معادله مکنید یا مقیاد و دو عدد و این سه عدد را  
پس بر مقتضی مسدود نوره عدد را که مقیاد و دو عدد و اساک که نسبت چهار  
نسبت را ختم خارج فیه شد و این عدد و نسبت از آن عدد و اوقای او عمل

بود و هیچ میرسد بعد از خطاب عد مجبور را و فرض کردیم و تصفیان  
 ما ختم چهارم را به خطابی را و نمودیم هیچ حاصل را در سه مرتبه دوم باز  
 کردیم و حاصل دوم را و ما ختم مقدمه است مبالغ را و چهارم که در مصنف است  
 شدیم و سه افروزم مقدمات و یک در این از عدد مطلوب که نمودیم و هیچ احاطه کرده است  
 و چنان اقص و بعد از آن عدد مجبور را هیچ فرض کردیم و دستوراتی که در آن  
 منتهی شد بعد و حاصل پس خطابی را و افروزم هیچ حاصل و دست را در این محقق  
 نمود و دست است و افروزم و بعد از دست شدیم که در مجموع معروض که در دست است  
 است مجموع خطابی که منتهی بود و حاصل قسمه شد و آن عدد مطلوب است  
 بعد از تحلیل از آخر سوال بود و هیچ است که را که شامل گفته بود و یا دست کنند نقصان  
 نمودیم و عمل احاطه کردیم معنی باقی که افروزم و دست خطابی را چهار قسمه نمودیم و  
 از خارج قسمت که دست است و دو قسم نمودیم و با را که دست است و دست است که در  
 و از خارج قسم که دست است که نقصان ما ختم و تصفیان دوم باقی که دست است  
 حاصل شد و آن عدد مجبور بود ... بر کاه گفته شود که ده



راضی باشد و قسم بدین که تفاوت میان این صحیح بود پس بطریق غیر منکر  
 قسم تراشی پس بترشی و صحیح بدو و همچنین بجمع صحیح و صحیح  
 که معادله فکند با و نفس بعد از آنکه که اتحاد میسر باشد و این صحیح  
 از دومی و صحیح عدد از دهه تقاطع مثل آن با صحیح عدد و باید که معامل و دومی  
 و مسدود راجع شد اول مفردات پس مقتضای آن عدد را که صحیح است برده می شود  
 ساختن می شود و در دو قسم شد که خارج قسمت و قسم که خارج مدور  
 و قسم سه مرتبه هم بود و تفاوت و میانیه زیرا که سائل گفته صحیح شد

مطابق خطایی فرض دوم قسم که راضی است به قسم بیشتر یافت خواهد بود و تفاوت  
 بین القسمین چهار باشد پس خطا اول از فصل مطلوب یکی ناقص باشد و بعد از  
 او را چهار فرض کرد و قسم بیشتر و قوت و سلس و وصل بین القسمین دو  
 بین خطای دوم از فصل مطلوب ناقص باشد و وصل بین القسمین صحیح است  
 و زیرا که محفوظ اول است و دوم چهار وصل بین القسمین و چهار نیز یک  
 یکی است و دوم سه و همچنین مجموع محفوظ اول و دوم را مجموع خطا اول

قسمتی خارج قسمت آن دو هم خواهد بود و حاصل همانند ایشان صحیح است و آن

قسمت که باید قسم میبرد بطریق خالص چون مضارب میانه و

مختلف هر عددی مضرب اصلی است که در میانه نصف آن عدد داخل واحد از خود میگذرد

و بود پس چون زیاده ساز نصف آن مضرب را که دو قسم است نصفه که صحیح است قطع

مقت و نیم می شود و این قسم میبرد است اما مضرب ساز از دو قسم باقی می ماند

و این قسم که بود و در وقت حاصل مطلب و در ایشان صحیح است

که اگر مال است که چون با یک قسم از خمس را صحیح و دم نقصان سازد از مبلغ

آن را صحیح و دم با حری یافته باشد پس بطریق جبر فرض کن مال معلوم

اشی خمس را و صحیح و هم بر و زیاده ساز و قسم کن از شش و خمس و سی و پنج

و بعضی شش اما فی مابین خمس شش و سه و هم شش و یک و تقاطع آن را بطریق

که اول از شش خمس شش یک است بنیاد باقی قاعده کنی از صحیح که خارج کرد است

فرض کن فرض کرد که یک است حاصل انشاء و خمس شش و سه و بعد

از آن این خمس را و صحیح شش که سه است فرض کن نام نه خمس حاصل کرد

و از حاصل ثلث آن  $\frac{1}{3}$  لفظ کن و آن  $\frac{1}{3}$  خمس است یا در وار و خمس باقی بماند  
 بر مخرج ثلث تقسیم نماید خارج قسم چهار خمس بود و بعد از آن ثلث یکم را مساوی  
 با این روش که هیچ را در مخرج ثلث ضرب نماید حاصل که با هر یک ثلث آن که هیچ  
 بنید از ماده باقی ماند و بعد از آن این را با مخرج ثلث قسم کن تا سه قسم شود  
 خارج قسم شود پس باقی که حاصل گفتیم است باشد از مخرج هر دو خارج پس  
 هیچ نقصان ندارد و باقی چیزی نمی ماند پس چهار خمس شی و سه و نیم بود و مع  
 مکنید اینج  $\frac{1}{3}$  بعد از استعاضه مکرر آن سقوط سه درسم و ثلث است از این  
 و درسم چهار خمس شی معا و له منیاد یک درسم و ثلث تقسیم درسم در این  
 مسئله راضع شد با اول منفرد پس در حجت قضای مسئله بود و قسمت کن یک  
 و دو و ثلث را چهار خمس شی یا بیرون اند و دو و نصف سدس و آن بدو و ثلث است  
 و در این قسمه بن راضع است که هر یک یک از مقوم و مقوم علیه در مخرج  
 مشترک میان که یا زیاده از ضرب کن و حاصل مقوم حاصل مقوم علیه  
 نهایی خارج مقوم مطلوب یا پس مقوم را که هیچ را مخرج مشترک

کی با مقاد

کن تا بقا و پنج حاصل شود و آن خارج حاصل مقسوم علی چون این حاصل را بر  
 که خارج کرد که قسمت مقسوم از خارج قسمت پنج باشد و این چنان می باشد  
 و خروج مشترک که این طریق که چهار را که بود که است و دوی سه و چهار  
 قسمت است چون پنج که در هر مقسوم است تقسیم کنی دوازده خارج شود  
 پس به ماه است پنج را بر دوازده تقسیم کنی و نصف بدین و آن اید و این  
 عدد مطلق است زیرا که جنس خارج قسمت پنج نصف است و به ماه که  
 جنس به و زیاده شوی نصف بدست دو که عبارت از این زیاده است و چون  
 این به پنج که قسمت است و بیست و دوم بر دوی اید و به ماه که قسمت است  
 اضافه کرد و غایت و بیست و دو و بیست و دو و بیست و دو و بیست و دو  
 تا به به ماه از این خارج نقصان کنند چیزی باقی ماند

و در این مقامان که شرح فرمودیم مال موقوف را چون اید و پنج و بیست و دو  
 زیاده سازیم مجموع بیست و دو و به ماه که قسمت است و بیست و دو و بیست و دو  
 باقی می ماند و این شرح فرمودیم که نام و دو و بیست و دو و بیست و دو

اول دو دلت زایده بار او دو قسم است و خمس و خمس و ابر او پنج  
 زیاد که قسم تقب و خمس و و چون ثلاث مجموع را که دو و خمس و ثلث  
 است کم کنیم چهار و چهار خمس و دو دلت باقی نماند پس خط او دو دلت خط  
 بلند و محفوظ اول دلت و دوم چهار و دو دلت است و خارج از قسمه محفوظ  
 که پنج است بر مجموع خط این یعنی خط اول و دو دلت است و دوم که دلت  
 خمس است یعنی مجموع هر دو که دو و خمس است و دو و نصف سدس و طریقی  
 خیال است که بر یک مقسوم و مقسوم را در پنج موجود بر کن حاصل  
 بر حاصل مقسوم علیه قسمه ساز پس پنج مقسوم را در پنج که مخرج مقسوم علیه  
 ضرب ساز و حاصل که است و پنج است حاصل اول باید بعد از آن مقسوم علیه  
 محاسب کنند پس محاسب و معارفه خواهد بود و این حاصل و دو و یک و یک  
 اول بر حاصل دو قسم باید عدد مطلوب که دو و نصف است است ابر

خط اول و دوم

طریقی تحلیل احد کن پنج اگر شایسته تقیه بود از آن

او چیزی نیاید و زیاده ساز و نصف از هر یک از این نصف دلت مقسوم

و بعد از آن

و بعد از آن از مجموع که نصف و نیم پنج نقصان یابد و از آنجا که دو و نیم است  
سدس را که کم کن زیرا که آن سدس منفری میاید باید داد و نصف سدس پنج باید که اعداد  
است از هر دو مطلوب و مخفی باشد که بعد از آن طرح پنج و نیم از هر دو نیم باید  
از استواء باشد و دو نیم از مجموع سدس یک کن از حاصل که کرده و دو نیم کرده  
اوست طرح نام واتی را که در آن بوده و هم عبارتست از دو و نصف سدس

حوضی است که ارسال یافته در چاه امنیه که بر مکتبه نام آنکست  
در یک روز و ناتی مر بادی یک روز یعنی دوم در دور و دور سوم سه روز چهار  
در چهار روز و از آن حوض را ملومی می سازد پس در یک ماه این چاه را حوض او را  
بر خواهند ساخت این طریقی از این بنا سب که چاه امنیه بر مکتبه در کوفه و در  
این حوض نصف سس او را چاکم که ماه نصف ثلث و ربع از پنج شش خود که  
دوازده است جمع شوند نیز حاصل یک گردد که عبارت است از یک حوض نصف سس  
او و این با حوض که امنیه اهل آن یک روز بر مکتبه دو حوض است نصف سس حوض  
پس بنده اعلامیه یک روز و دو حوض نصف سس حوض همچو سبب از آن مطلوب است  
یک حوض پیش منسوب اند و پیش باشد و بعد حصول منقول سبب به کلی را به سطح نظر

است بدو نصف سبب که وسط معلوم باشد و خمس و دو خمس خمس که از آن  
 است حاصل گردد زیرا که دو خمس منتهی به سبب و پنج نصف سبب و یک و دو خمس  
 نصف سبب پس چهار انبوه عرض را در عرض و خمس نفوذ و خمس عرض او را بر جانید  
 و چون روز دوازده باشد مقدار نمود پنج است و چهل و چهار و چاه و  
 ثانی است و بوی دیگر چهار انبوه می سازند و یک روز عرضی که است  
 جزو باشد از خبر که آن عرض اول دوازده جزو است زیرا که چهار انبوه در وقت یک  
 عرض عرضی را که نصف عرض اول و نصف سبب او باشد و می شود عرض اول که دواز  
 جزو است از سبب و پنج جزو از دیگر که آن مقدار است و شانزده و نیمه و چهل و ثانی است  
 پس اگر گفته شود که اطلاق شده بدو اسفل الی عرض با توجه که حالی می باشد  
 او را در سبب روزی که سبب که انبوه چهارم می کنید در وقت و دیگر جزو  
 عرض را زیرا که در صورت اول و تمام روز ربع عرض را می گیرند و حال که در  
 روزی که عرضی که در یک و دیگر از آن ربع باشد پس در آن یکام عرض  
 باقی را باید که بر سایر انبوه می کنید و در روزی که عرضی است  
 و چهار جزو است و چهار جزو در روز زیرا که هر ماه نصف وقت و شش و پنج  
 جمع کرد سبب و در جزو است و چهار جزو در عرض و یک و دو خمس و یک

[illegible]



بطریق حراست حراج این طریقت زیرا که دو معامل مساوی می باشد که از او  
 شده است ثلث و ربع این می شود اول اشش فرض کن ثلث و ربع او ایندیار با  
 ربع می و بعد کس معلول است باقی ماند پس این پسند اول از مقدار باقی ماند  
 را به در قسمتیه ساری تا میرودن این بعد که یکدست و در این قسم او هر کس که  
 ربع و در سبب است که در این را در مجموع مشترک اینان ضرب نماید و خارج  
 که مفر و حاصل را قیمت کنی فخرج قسم عبارت است از مقوم علیه و عبارت از  
 سه کور را در مجموع مشترک ضرب با حاصل عدد مقوم باشد و خارج مشترک  
 کسین و وارده است ضرب بر روفی کی و در کرای و چون صوت ربع را کسین است  
 در وقت کسی حاصل معانی و وارده است و هرگاه بر خیا قسم بود و سراج با و بعد  
 از آن صوت سدس که در یک کی است چون در وقت سازه و وارده حاصل این  
 و هرگاه بر خیا قسم بود و خارج قسم او پسند بود و مجموع بعد و خارج سراج  
 و خیا آنچه گذشت مقسوم علیه عبارت از است و بعد چون را و وارده است  
 و نهایی می پس حاصل آن که عبارت از مقوم و چون مقوم مقسوم علیه مقوم  
 بسیاری هفت و شش باقی ماند و در وقت صد و بیست و یک

خطایین است زیرا که در حق می را دوازده شصت ثلث است و اگر چهار شصت  
 و پنج را که پنج در سه و یکی اندر آن تا پنج شصت می ماند و بقیه مطلوب سه و یک است  
 اول و در سه را بدو و بعد از آن نه است و چهار شصت و یک و ثلث و ربع از آن چهار  
 شصت است بقیه از ده سه را می باشد و غیره و در دوم شصت سه را بدو و بقیه مطلوب  
 و چهار شصت و دو و بعد از آن شصت شصت و پنج و خارج و بقیه مطلوب سه و یک و ثلث و ربع  
 شصت سه و شصت است و آن مقدار مطلوب است  
 مثال این دو مجلس تا شصت شصت که اعداد مطلوب است زیرا که ثلث و ربع از هر عدد  
 که گرفته شود آن را خود مساوی است یا باقی و در مجلس بقیه و صاحبین آن خود از ده شصت  
 شصت ثلث و ربع است عدد که در این شصت است گرفته شود باقی هیچ سه را چهار  
 که دو مجلس این را که دو است احد کرده و هر مجلس اضافی کرده و مجموع شصت است و آن است  
 مجموع مساوی ربع و ثلثی است که از دوازده شصت و قاعده و باید و کردن هر میل  
 او دو و شصت خنجر بود که را در پنج که هر که که صحیح است خرد یا بدینست و حاصل که باید  
 شصت است که از ده شصت عدد صحیح باشد و شصت که شصت است و آن یک است که صحیح  
 و یک شصت است احد باید که از ده شصت حاصل شود که شصت است اضافی یا بدینست با مجموع شصت

و نمی باشد و قیاس بر آن سال اولی است که در آن سال که یک سال است  
که از مخرج مسکن انداخته شده و میاید تا از مخرج مسکن است به جهت فرایه  
حد که سائل اعطا آن کرده بمقتضی آن نسبت با مخرج عدد مطلوب و  
است که چون نصف و خمس او استعاطا ساز چار باقی ماند پس از مخرج مسکن  
کرده است هفت شود برابر سه ثلث او کم ساز و چهار که سائل اعطا آن  
بمقتضی آن نسبت با مخرج عدد مطلوب بود و مساوی آن نماید که کدام عدد است  
چون نصف و خمس او استعاطا ساز چار باقی ماند پس از مخرج مسکن که  
هفت که دو برابر سه ثلث او کم ساز و چهار که سائل اعطا آن کرده و  
او ثلث آن رایوه کن با سه و ثلثی حاصل شود و از آن حاصل چون نصف و  
طرح شود چهار که سائل اعطا کرده باقی مساوی چهار بمقتضی حاصل چهل ثلث است  
و چون او نه عدد صحیح و ثلث است و باقی که دوازده باشد عبارت از  
هفت و ثلث که سائل اعطا آن کرده و دوم و عاشر شد بر  
و این کلی از این بدینگی گفت اگر عطا کنی ثمن آنچه بایست باید  
است مقدار تمام می شود و از آن ثمن و این بدینگی گفت اگر عطا کنی

ربع اخیر بات ماز اخیر باشد یکدوازده تمام یکدوازده ای می قیمت و ادب حسن با کفایت  
از میان باشد و خدش من بود و خواهد بود  
طریق جزو من است تمام اول  
استی و اخیر دوم و دوم از قیمت اولت اخذ عرض مستطاب اگر اذعان  
و اول از دوم یک و دوم با یک شی و یکدوم با و قیمت و این با اگر از دوم  
را از کفایت از او خواهد بود با او دوم و ربع می که معادل باشی و دوم  
و بعد از معادل ان تقابل دوم است از دوم و ربع می از می معادل و دوم  
باشد ربع می و ربع با اول قیمت باشد من مستطاب و دوم و ربع  
می قیمت از با و دوم و قیمت که بیرون ادب حسن معروض و دوم و قیمت  
قیمت باشد و در قیمت ان قیمت با که و دوم و قیمت موجود که قیمت  
ساز باشد و و این حاصل قیمت و بعد از ان سه را قیمت که مستطاب است  
و مخارج ان قیمت کن تا بعد و هیچ حاصل که و در ان حاصل قیمت با حاصل  
اول از قیمت از با و دوم و قیمت بیرون آمد و ان مال از او باشد و  
قیمت با و دوم را با و در ان محو که و قیمت و این که و دوم و قیمت  
حاصل شود و بعد و دوم و قیمت که و در ان مال از او باشد و قیمت که

و ثلث در محسم را خدایند و ما خود را با انچه اهل محسم شمریم است و این محسم

و نشان در محسم خود قبس کلاه صبح ساز که کور را مام و اهل محسم

و محسم خواند بود زیرا که شی کامل که مخصوص ما اول است عبارت از است ثلث است

که محض دو و نشان بود و صبح ان است و محسم با و با دو هم محض محسم خواند

نیز که چون سه و پنج ثلث ضرب شود حاصل است و قیمت داده بارده در محسم

بواسطه آنکه هرگاه مرد اول مندر محسم گرفته بهشت اما و کند سطح بازده

موجوب دوم از اول دو و محسم احد کرده نیز زیادت سازد نیز محقق بازده

است و این مسدود و شرط و حاکم است و محض محقق به مقتضای است و از برای

استخراج اینند و امثال این طریق سهلی که از طریق مشهوره این است

که کلی از سطح بود و پنج ثلث بن این اند که در این محله باقی ماند تا یکی از دو و

و بعد و آنکه دیگر اختصاص این را باقی نماید آنچه ما مرد و دیگر است پس حاصل

دو و یک و یکی کم کن از دو و از ده که سطح پنج ثلث و ربع است بعد از آن حاصل

و بعد سه بعد از این باقی ماند هر یکی از محمولات ثلثه

سه قدح است مملوئی از آن چهار در اصل و دیگری پنج در اصل

دو و یکی

چهار طایفه است که در این مبحث در یک طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه  
 از این طایفه که در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است  
 خواهد بود پس مبحث را در این طایفه ها در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است  
 که در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است  
 اقل اما که سبب به بیرون خارج مقدار جنبی است و قدح مفروب از نوع مفروب است  
 پس چهار را بعضی خود می گویند که تقسیم بسیار حاصل است که شش ده است  
 حیا کند که استیاده پس در چهار طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است  
 از ده طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است  
 که چهار و دو که در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است  
 قسمتی است به بیرون خارج مقدار جنبی است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است  
 چهار و دو که در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است  
 که در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است  
 که در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است و هر یک از این طایفه ها در دو طایفه است

دو چهار و نه و شصتی عمل که گذشت بر یک پایند و در هر یک یک عمل  
 و نصف فتح سر که دیگر عمل و شصت عمل و دو عمل و نیم اب و مجموع پنج عمل  
 و بعد از این یک عمل است یعنی آنرا که در پیش خود نشاند و چهار و پنج مرتبه  
 و قسمی که با دست راست بر باطن و در پیشانی جای آید عمل این در وقت  
 تسامی دو عمل عمل و دو عمل و نیم سر که چهار عمل و نیم است

گفته شد که شصتی که خیزد از شب گذشته است جواب داد که ثلث چهار که گذشت  
 مساوی و ربع باقی است بعد از آن جبر و جابجاء در حق کن و غیره را  
 که گذشته است پس باقی دو از ده الاشی باشد ثلث سی و چهار و باقی ربع سی  
 گفته و بعد از جبر که آن یک عمل سه و شصت است یعنی الا از ربع یک اداء  
 تسامی سی کامل شود و طرف دیگر که ثلث سی است مثل آنرا که آن ربع  
 باشد زیاده کرد و اندین ثلث ما و ربع او که این ثلث یعنی و ربع سی  
 باشد معاویه که ربع باقی است خواهد بود پس عمل باقی غیر از ربع  
 نمود پس سه را بر شصتی و ثلث سی و نیم باقی مانده پنج و شصتی و شصت

اول مقدار که شد باید پس ساعات با شش و شش ساعت با قدر خواهد بود  
و وقتی فتره که در چنین باشد و در دوازده که درین را خارج است فخره که  
است ضرب کردی و حاصل ضرب را بر هفت که عدد درین است قسمه کردی خارج  
حاصل و وسیع شد خدای عز و جل و در یافت مقدار اشاعه هفت است این باقی ساعات شش  
و شش ساعت با قدر باشد و نمک که شد اربع با مقدار آن را بر هفت هفتی سی  
و شش ساعت و نمک آن دوازده و هفت و در میان و دوازده  
بطریق اربعه مناسبه که در آن با رشتی یعنی مقدار که شد را سی فرض کن مقدار را  
چهار ساعت باشد از جهت سهولت اعداد و سهولت سی مساوی یک ساعت باشد  
پس سی که مقدار که شد است را قدر باید پس سه ساعت مانند آن سه محمول باشد  
بدوازده که مقدار اشاعه هفت است پس محمول صد و سی و دو بود پس محمول  
مسطح هفتی را که سی است و حاصل ضرب است و دوازده قسمه ساز و بر  
معلوم که هفت است خارج حاصل و وسیع مقدار هفتی مطلق باشد و مقدار آن را بر هفت  
و شش ساعت که شد اربع باقی خدای عز و جل و در یافت



خیزه است هرگز در عرض آب و خارج از آب او قوت و استقامت هیچ وجه است  
مسکون و با نبات طرف مذکور و در آب تا آنکه در سطح آبی است و در سطح  
مقدار بسیار و این مطلق از آب و موضع ملاقات سر و آب و در سطح آبی طول

ان نیز چند وجه است بطریق هر دو معادل فرض کن قدر زحمت

در آب و در سطحی پس طول هیچ وجهی است و شش نشین که ان نیز معادل طول  
زاویه قائمه است که احد ضلعین او در سطح است و دیگری قد غایت از در سطحی شیب  
پس ربع ان نیزه یعنی است و کمان ده سطحی مساوی و در سطحی است یعنی صد یک  
پایل بر آن محل عروس است که تقدیس و بعد از تقاطع مرکز ان سه و دو است  
یکی از ربع و پنج می و دیگری از ربع ده و افعالی است و پنج اصدای می باشد و ده

که معادل مقدار و پنج غیره است پس مساوی اول معادل است و در سطح معادل  
بنقا و پنج را بر ده قسمت یا از خارج هفت و نیم باشد و ان قدر غایت نیز است  
در آب پس در آن نیزه دوازده و نیم و پنج یا با یکدیگر معادل و خارج از آب

و خارج از سطح و از برای استخراج فرض می شود و در سطح و در سطح  
است که در سطح است پس یکی است پس اینها را بر این سطح است که در سطح است

مراتب تمام حق تعالی

سیرت مذکوریت اول در اسراج عدو و مضمون کرامت حسن و مودت راجع

زنده آید پس گوید که از این دو قسم می باشد و تقسم و بعد از این قسم را در

حدود سنہ ۱۸۵۱ء کے بارے میں ان کے دیگر مفروضہ جو اصل جمع کردہ کتب میں

مسعود محمد و مطلوب نجو و ماتی و دیگر متضمن این استخراج عدد و مرجع

و در ترجمه از این نظم کرده است

زہر تو رخی امایشہار کنتم مل ورتا ہوا

یہ دعا کی بدلتو ماضی میں

ملفوظات امیر ابن صفین حواشی و اگر است یک بار

مکند از آنکه سرکب      بخاطر من که محمّد بشما

و کرواتا مشایخ بن کر

نہر میں نہایت دور لایا اور

چونکہ کرم و رضا کا شہر ہے۔

ولی حفظ کتب مورد نیاز

پیش آنکه بگویند گشت محمد جو گفت او توی کامل و پشمار

مکو جمع و باطرت بهر بیت سزان جمع مغر شود انگار

و استوحاح اصله بر دولت و دوم حریف شخصی انکسری خود با یاندا را

در بیان جمعی بیک پس بیاورد و خود که نمائی بگو که از جانب دست راست

خود مودلان را شمار ده آن کس که انکسری بر او نمود و در میان بلبار

عبدالان یکی ازین دو قاعده مذکور یعنی معلوم و مخور ان عدد است که

پیش از خود برین اید جانب دست چپ انکسری بعد خارج مودلان را

و از هر کس که عدد خارج با او منتهی شده انکسری را طلب کن سوم

استوحاح مغر و طاتی او است که با این محصل اسم را در خارج کرده بگو نام مغر

او این اسم خود را بر آن اعداد حرف پس بدین مرتبه سوم خود بدو منتهی

تلاخ عمل کند و پس با جمع باز و منتهی را بدین حرف بر آن حرف

این اسم قسمه سازد خارج عدد و حرف ان اسم را بعد از ان خارج

قسمه خود اول را اسقاط کن تا با با عدد حرف اول و منتهی معلوم دوم

برای کن با عدد حرف دوم تا با با عدد حرف پنجم تا با عدد حرف

اول

و در دفعه آخر بماند

تجسّس که واضح شده حکمای را و برین

صاحب مسائل حدیثی که در این نظر خود نام کسی کرده اند و نظراً خود را با استخراج

اینها متوجه شده اند و متصل شده و کشف فئات آنها جمیع حکماء و توسل

اند به دفعه ششم اینها را بر رویه و آخرش بحال آنها صحیح حدیثی نیافتند و برین

محابه اعلان مرشدید اند که این مسائل با مانده اند و مقدم بحال خود

از قدیم الا ایم و گوشت اند بر سایر فروعی تا این زمان و تحقیق که ذکر کرده اند

علایم این فن بعضی از آنها و مصنوعات خود را از ساخته اند یا از آنها و در موا

خود انجبه اند و تحقیق شود که این فن استعمال دارد و بسیار در شوازی اند

و از آنکه هرگز از اجتهاد اسم کسی که دعوی عدم محذور است یا مانده و از این امر

این محاسبه لازم که فی جواب چنین مسائل و محال اند شاید که صاحب

طبیعت را کشف این است و باید درین قسم درین راه را و این مسائل کرده

از این برین بیان منبیا و آثار آنها و این فئات اند اول و

همچو طریقی مقصود و مقصود خود است که چون با و بود بر یک از این

دو قسم دیگر حاصل شد و در هر قسم یک  
 قاعده یافت باینکه مجموع اجزای باشد از هفتگان یک قسم است  
 و البته باشد سوم از آنکه شخصی طایفه را بزرگ کرده باشد الا آنچه  
 هم قرار کرده بود بر آن مجموع الا در آنچه بزرگ قرار کرده پس یک  
 فقره بزرگ و مفید باشد چهارم عدد و یکی بعد از آن مفهوم دوم  
 که در دو قسم است واقع شده است **حجیم** را بجز و پس مفهوم دوم  
 توان شناخت که هرگاه قسم کنیم معرک یا اشیان بر دیگر و جمع سازیم هر دو  
 متد را مجموع مساوی است از دو قسم ده بوده است **قسم** و جمع  
 متساوی به نتیجه قاعده جمع توان کرد که مجموع اشیان است **قسم** عددی  
 بجزی طریق بود که چون زیاد شود در حدس و دور هم درگاه است  
 از حد بستن و دور هم چنان بود که مجموع ما را بجز باشد **حدس**  
 آنچه را که در سال که گویند و بدان ای بر او هر حالت است **حقیقت**  
 که اگر او کرده ام بر آن بود در سال که نه بلکه درین جوهره از فضایی  
 در این

حواس قیاضی حجاب انچه راجع شده از این مان و صبح ساله کتابی بی  
 لباس قدر انسان را و از این کن به انسان را و وضع کن انسان را کسی  
 که از انسان بیاید و فراتر از شکسته این کسی که بعضی باشد بر عوام و  
 ثوهری ایشان جبل معزنا انسان را کسی که در طبعیت در اطفال  
 نامانند بر سر در کتو کتایان از این معزنا اگر کسی از معزنا این را در روز  
 مسنده نصابت یعنی سوار اودن خود و کتایان این است سوار اگر کسی از  
 زمان این حفظ کن نصبت را و جدا حافظ تو با و معایر از معزنا  
 خاضع از روح اول بلی تصنیف انعامتین بکسار  
 حو تصنیف محمودی بعد از آن و بیکسار بیکسار باقی بده از  
 پس اندک خبر از روح در کور بیکسار بیکسار بیکسار  
 که نامان در رسم بیکسار نود و یک بر برای در کور

تمام شد و الله تعالی شرح حال او را  
 در زاری که سوادا که در دوزخ و جهنم  
 و در جهنم و در جهنم و در جهنم  
 و در جهنم و در جهنم و در جهنم  
 و در جهنم و در جهنم و در جهنم

کتب  
 و کتب  
 و کتب

کتب  
 و کتب  
 و کتب







چشمودن علات کفار اید و گفت بحرف را در شاسته های ناکند لها جی گوشت  
و کهای ریشا و نم خنده و نم کسب خانه و نم صدر و نم ترا و نم کوه

وچارم صعد او نك رابنجه و چارم صعد پينجه و كوتاهه و زانها

مسئور و محرم از تقوی و شرفی اود از انعام بدو

کودک

اوقات زمانی را که در دنیا می باشد یعنی را که در دنیا می باشد

اولیٰ  
۱۱۴

نواز گروبی سیاب و در یک پران کو مبد و شمس پران و ایلج کو مبد و شمس

کتابخانه

[illegible]

اعداد احاد وغيبات وميات والوف وعشرات الوف عشرات الوف

امث كوميديايات الوف رايريت كوميديايات مليايات الوف انرا

کوٹہ کو میزوبینی نوع معزینہ دمہ اترجلی است کوٹہ را ارد کو سنید

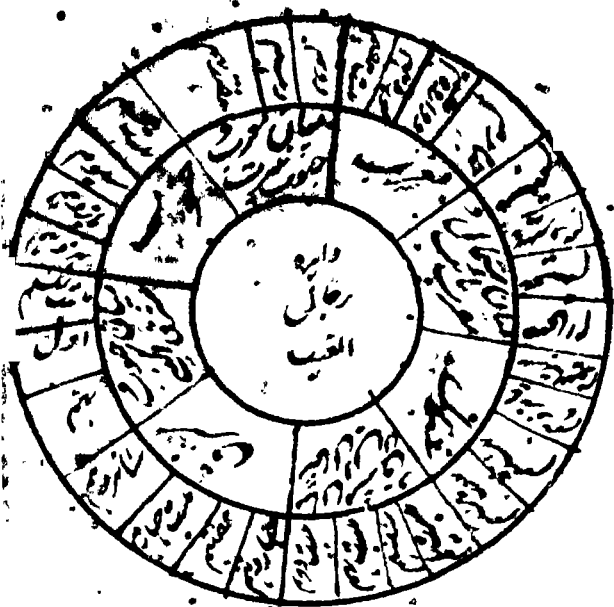
و ده ارید را انج و ده انج را کبر کونید و ده کبر را کبر کونید و ده

بجز برادریم لومید و ده دیم را شکله کومید و ده شکله اعلیه و ده اعلیه را

۱۰. امنت واسم نام دارا میشتین وضع کرده اند

در اندک کفر و راد در باطنه در سینه  
که از غم و اندوه و بیهوشی او آمده و گاهی  
خونریزی و بیرون آمدن خون از دهان او  
و در بعضی ممال که در غرض است از کل مال  
از یک سو و از سوی دیگر

تَرْكِبُ وَفَتْحُ حَالِ الْعَبْدِ



مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

